

الأسلوب بالحديث
لتعلم اللغة العربية

القسم الأول

روشن نو

برای آموزش زبان عربی

سال ۱۳۱۸ خورشیدی

پاریس شد

مخبر اول

تأليف: دکتر محمد خزانی - سید عبدالباقی تخبانی



مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر

کتابخانه آستان قدس

الْأُسُوبُ الْحَدِيثُ

لِقَلَمِ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ

الْقِسْمُ الْأَوَّلُ

رُوشَنُو

برای آموزش زبان عربی

تألیف

دکتر محمد خزائی - سید عبدالباقی سکاچی

حق طبع و تقلید مخصوص است

مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر

۱۳۳۴

سال ۱۳۳۸ خورشیدی

کتابخانه آستان قدس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

چرا آموختن زبان عربی لازم است و چرا با همه شوقی که نسبت به تعلیم و تعلم این زبان برآزمی شود چنانکه باید از این زبان استفاده نمی کنند؟

الف - آموزش زبان عربی برای ما ایرانیان بسیار ضرور است زیرا: اولاً - عربی زبانی است که بزرگترین کتب آسمانی یعنی قرآن مجید بدان نازل شده و تمام احکام اسلامی باید از سنت پیغمبر اکرم و احادیث ائمه اطهار علیهم السلام استنباط شود که همه آنها بزبان عربی بیان روایت گردیده است

ثانیاً - در مدت سیزده قرن دانشمندان اسلامی اعم از حکیم و فقیه و هنرمند و مورخ هر چه نوشته اند بلغت عربی بوده، و بهره مندی از کتب و آثار علمی ابن سینا و شهید و علامه ابن اثیر و ابن خلدون دیگر علمای اسلامی تنها برای کسانی میسر است که بزبان عربی کاملاً آشنا باشند

مثلاً - زبان عربی همین روز زبان بین المللی ممالک اسلامی است یعنی
 علمی تمام کشورهای مسلمان نشین این زبان را بخوبی میدانند حتی مستشرقین اروپا
 و فلاسفه فرنگ و آمریکا بدین زبان آشنا هستند .

مرا با لغت و صرف و نحو و علوم ادبی دیگر زبان عرب قرنهای
 میدان آفرینش هوش و ذهن تحقیق و تتبع و پیمودنی بزرگ از قبیل :
 سیبویه ، کتانی ، زکریا رازی ، بوده و تمام روز سخن در این لغت مورد
 غور و داری قرار گرفته است در نتیجه زبان عربی کلید روز همه زبانهای دیگر
 دنیاست .

مثلاً - زبان پارسی با لغات ترکیبات عربی چنان آمیخته است
 که تعبیرات ترکیبات این زبان ضرورتاً لغت فارسی است پارسی با کلمه
 عربی ندارد از صحت املا و دستوری تکلم و آهنگ و آواز زبان ما در پیش هم محروم میماند
 سادسا - امروز در قاهره و اسکندریه بجز لغت پارسی با کلمه عربی بزرگ و
 مؤسسات علمی مهم و ایرت و این بجا نهایی فرنگی و ساطت تبادل تمدن
 شرق و غرب را در عنده گرفته اند ، چنانکه کتابی انگلیسی یا فرانسه المانی نوشته

نمی شود مگر آنکه پس از مدت اندکی ترجمه آن عبری از طرف این مؤسسات منتشر
 میگردد، و چون مؤلفین عرب فکر مردم مغرب زمین را در قالب بشری در میان
 هم آن برای ما آسانتر و بذوق و قریحه ما نزدیکتر است.

نابر آنچه گفته شد زبان عربی از نظر تقدس و تعین تکالیف دینی و اطلاع
 یافتن بر تاریخ و علوم مسلمین آثار پر افتخار و دانشمندان ایرانی و از جهت ایجاد هم زبانی
 و حسن تفاهم بین اهل ملی و استفاده از مجلات و مطبوعات و اشکاهای بزرگ خاور
 و جهات دیگر لازم بلکه واجب می باشد.

ب - با همه کوششهایی که معلمان عربی بکار میبرند و با وجود حلقه
 که استادان به پیشرفت این زبان ارند استفاده کامل از زبان عربی تا کنون
 چنانکه باید در کشور ما پیشرفت کرده، و نتایج گرا بهنایی که از آن انتظار داشته
 داشته و داریم بدست نیامده است. علت عدم نتایج این مساعی بنظر
 نگارندگان چند امر است.

۱ - از اول بدانش آموزان لغت و معنی که زبان عربی دشوار است
 و حال آنکه این لغات از پیشرفتات زنده جهان بخصوص برای پارسی زبانان آسانتر

می نماید زیرا تمام فعلها و اسمهای مشتق عربی از فعل باضی آن گرفته شده هرگاه آئین
صیغه باضی یک فعل را بدینم میوینم صد و ده صیغه مختلف دیگر را از آن بسازیم در شیوه
مشقات اکثر لغات عربی در زبان فارسی موجود است

۲ - بیشتر در آموزش زبان عرب بصری و نحو می پردازند و مکالمه و ترجمه را فرود
میگذارند با اینکه صرف و نحو فقط وسیله درست گفتن و درست نوشتن زبان است ^{بست}
و مقصود نیست

۳ - دانش آموزان در نتیجه استغراق بصری و نحو کلمه لغت می آموزند و قطعات
نثر و نظم عربی کمتر میخوانند از اینرو هم از افکار عربی نویسان و درند و هم زبان ایشان را
درست در نمی یابند

۴ - دانش آموزان خردسال غالباً از شنیدن زبان عربی بیابان و شتر و حمار
تصور میکنند و این لغت که حافظ و ناقل تمدنهای بس درخشان بوده اینک هم همین
خصوصیت را داراست و در نظر ایشان دیگر عصر توحش جلوه می نماید، و این امر بواسطه
آن است که همیشه در کتب صرف و نحو از زدن زید و کنگت خوردن عمرو سخن در میان است
و قطعات قرائت هم از حد و کلمات و قصص و داستان در میگذرد، مخصوصاً کتب

کلاسی عربی از قطعه ای که معروف افکار سخنوران مصر باشد و لغات مشعر را بر این
 درج است تمدن را گرد و خالی است و نتیجه ذوق و انش آموزان که باید آنان را در هر کجا
 راهبر راه نما باشد بشود و همچنان نمی آید و پدید است که زبی ذوق نه تنها نمی بخشد
 بلکه سعی علاقه استادان را هم زود بندر میدهد

این کتاب شاید نخستین نمونه ای باشد که همه جنبه های بسته زبان عربی را
 رعایت کرده در خلال و جزو که صفحات آن جمعا از ۳۰۰ تجاوز نمی کند زبان عربی را
 چنان سیاق آموز که هم استفاده از احادیث اخبار و آثار زیاد کارهای گذشته ممکن باشد
 و هم از مجلات و مطبوعات معاصر عرب بهره گیری میسر گردد و امیدواریم با تصحیب
 این اقدام حق تقدس و کمال و پر یابی این زبان با تأییدات امی ایفاء کنیم
 ختماً از استادان و معلمین عربی خود آشنیدیم پس از مطالعه نگارندگان را
 از نظرات عالییه خود مطلع فرمائید تا از هدایتهای سودمند ایشان بهره ور شویم تا
 این اسلوب نو منقح تر و مذهب تر گردد و اگر هم مناسب اند بتالیف کتابهای
 کلاسی با همین روش در حدود برنامه مبادرت شود

دکتر محمد خزاعلی - سید عبدالباقی سنجابی ۱۳۲۴



عربی

برای همه و قابل استفاده داوطلبان
امتحانات متفرقه

الْأَسْرَابُ الْحَدِيثُ

لِقَلَمِ اللِّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ

الْقِسْمُ الْأَوَّلُ

رَوْشُونُ

برای آموزش زبان عربی

تألیف

دکتر محمد خزائی - سید عبدالباقی تنجانی

حق طبع و تقلید مخصوص است

مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر

۱۳۳۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

چرا آموختن زبان عربی لازم است و چرا با همه شوقی که نسبت به تعلیم و تعلم این زبان ابراز می‌شود چنانکه باید از این زبان استفاده نمی‌کنند؟

الف - آموزش زبان عربی برای ما ایرانیان بسیار ضرور است زیرا:

اولاً - عربی زبانی است که بزرگترین کتب آسمانی یعنی قرآن مجید بدان نازل شده و تمام احکام اسلامی باید از سنت پیغمبر اکرم و احادیث ائمه اطهار علیهم السلام استنباط شود که همه آنها بزبان عربی بیان روایت گردیده است

ثانیاً - در مدت سیزده قرن دانشمندان اسلامی اعم از حکیم و فقیه و هنرمند و مورخ هر چه نوشته اند بلیغ عربی بوده، و بهره مندی از کتب و آثار علمی ابن سینا و شهید و علامه ابن اثیر و ابن خلدون و دیگر علمای اسلامی تنها برای کسانی می‌وراست که بزبان عربی کاملاً آشنا باشند

ثالثاً - زبان عربی همین روز زبان بین المللی مملکت اسلامی است یعنی
 عصری تمام کشورهای مسلمان نشین این زبان را سخن می‌دانند و حتی مستشرقین اروپا
 و فلاسفه فرنگ و امریکا بدین زبان آشنا هستند .

مابعثاً - لغت و صرف و نحو و علوم ادبی دیگر زبان عرب قرنهای
 میدان آرنایش هوش ، و صحنه تحقیق و تتبع و انشعابانی بزرگ از قبیل :
 سیبویه ، کلاک ، منجشتر ، بوده و تمام روز سخن در این لغت مورد
 غور و واری قرار گرفته است و تمیز زبان عربی کلید روز همه زبانهای آنکه
 دنیا است .

خامساً - زبان پارسی با لغات ترکیبات عربی چند اشکله است
 که تعبیرات و ترکیبات این زبان خود لایفک لغت فارسی است و پارسی با بیکه
 عربی نداند از صحت اعلا و دوستی تکلم و انشا در زبان مادری خویش هم محروم میماند
 سادساً - امروز در قاهره و اسکندریه بهریت اشکالها بزرگ و
 مؤسسات علمی مهم و ایراست و این بجایهای فرهنگی و ساطت تبادل تمدن
 شرق و غرب از همه گرفته اند ، چنانکه کتابی بالکلیسی یا فرانسه المانی نوشته

نمی شود مگر آنکه پس از زدن اندکی ترجمه آن بعربی از طرف این مؤسسات منتشر
 میگردد، و چون مؤلفین عرب افکار مردم مغرب زمین را در قالب شرقی در میان
 هم آن برای ما آسانتر و بذوق و قریحه ما نزدیکتر است.

بنابر آنچه گفته شد زبان عربی از نظر تقدس و تعیین تکالیف دینی و اطلاع
 یافتن بر تاریخ و علوم مسلمین آثار پر افتخار و دشمنان ایرانی و از جهت ایجاد هم زبانی
 و حسن تفاهم بین مللی و استفاده از مجلات و مطبوعات و دستگاههای بزرگ خار
 وجهات دیگر لازم بلکه واجب می باشد.

ب - با همه کوششهایی که معینین عربی بکار میسازند و با وجود حلقه
 که استادان به پیشرفت این زبان ارنند استفاده کامل از زبان عربی تا کنون
 چنانکه باید در کشور ما پیشرفت کرده، و نتایج گراهنمایی که از آن انتظار داشته
 داشته و داریم بدست نیامده است. علت عدم نتایج این مساعی بنظر
 نگارندگان چند امر است.

۱ - از اول بدانش آموزان لغت و میثود که زبان عربی دشوار است
 و حال آنکه این لغات از پیشرفتات زنده جهان بخصوص برای پارسی زبانان آسانتر

می نماید زیرا تمام فعلها و اسمهای مشتق عربی از فعل یا ضی آن گرفته شده هرگاه آئین
صیغه ضی یک فعل را بدینم میوینم صد و ده صیغه مختلف دیگر را از آن بسازیم در نتیجه
مشقات اکثر لغات عربی در زبان فارسی موجود است

۲ - بیشتر در آموزش زبان عرب بصرف و نحو می پردازند و مکالمه و ترجمه را فرود
میگذارند با اینکه صرف و نحو فقط وسیله دست گرفتن و درست نوشتن زبان است و غایت
مقصود نیست

۳ - دانش آموزان در نتیجه استغراق بصرف و نحو کلمات لغت می آموزند و قطعات
نثر و نظم عربی کمتر میخوانند از اینرو هم از افکار عربی نوریان و درند و هم زبان ایشان را
درست در نمی یابند

۴ - دانش آموزان خردسال غالباً از شنیدن زبان عربی بیابان و شتر و حمار
تصور میکنند و این لغت که حافظ و ناقل تمدنهای بس درخشان بوده اینک هم همین
خصریت را داراست در نظر ایشان دیگر عصر توحش جلوه می نماید، و این امر بواسطه
آن است که همیشه در کتب صرف و نحو از زدن نید و کلمات حوزدن عمر و سخن در میان است
و قطعات قرأت هم از حد و کلمات و قصص دوستان در میگذرد، مخصوصاً کتب

کلاسی عربی از قطعه ای که معرفت افکار سخنوران صر باشد و لغات مشعر را لیسین
در جات تمدن را گردو خانی است و نتیجه ذوق و انش آموزان که باید آنان را در هر کجا
راهبر راه نما باشد بشور و همچنان نمی آید . و پدید است گاری ذوق نه تنها اثری نمی
بگردد سخی علاقه استادان را هم زود ببرد میدهد

این کتاب شاید نخستین نمونه ای باشد که همه جنبه های بستیه زبان عربی را
رعایت کرده در خلال و جز که صفحات آن جمعا از ۳۰ تجاوز نمی کند زبان عربی را
چنان بیاموزد که هم استفاده از احادیث و اخبار و آثار و یادگارهای گذشته ممکن باشد
و هم از مجلات و مطبوعات معاصر عرب بهره گیری میسر گردد . امید داریم به تقصیب
این اقدام حتی تقدس و کمال و پر یابی این زبان با تأییدات الهی ایفاء کنیم
حتما از استادان و محققین عربی خواهیم شنیدیم پس از مطالعه نگاهندگان را
از نظرات عالی خود مطلع فرمایند تا از هدایتهای سودمند ایشان بهره ور شویم تا
این اسلوب نو منقح تر و مذهب تر گردد و اگر هم مناسب اند بتالیف کتابهای
کلاسی با همین روش در حدود برنامه مبارت شود

دکتر محمد خزائی - سید عبدالباقی تاجیکانی ۱۳۳۴

عربی

برای همه و قابل استفاده داوطلبان
امتحانات متفرقه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(۱) آيَاتُ مِنَ الْقُرْآنِ

إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ
 اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ (۱) تَتَّقُونَ (۲)
 الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا (۳) وَالسَّمَاءَ بِنَاءً (۴) وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ
 مَاءً فَخَرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ
 تَعْلَمُونَ * هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ
 مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا
 بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ * إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ
 وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ الْأَرْضِ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

(۱) کَعَلَّ شایه (۲) تَتَّقُونَ پرہیزگار شوید (۳) فِرَاشًا بستر

(۴) بِنَاءً بنا (۵) أَنْدَادًا جمع نَدَّ مانند (۶) قَدَرَهُ یعنی اندازه داشت

اندازه کرد (۷) سِنِينَ جمع سَنَة سالها (۸) اخْتِلَافِ اَدْوَشِد

کلمات مفردہ

أَخَذَ گرفت اَكْلَ خورد جَاءَ آمد دَخَلَ وارد شد ذَهَبَ رفت
 خَرَجَ بیرون آمد شَرِبَ نوشید فَتَحَ گشود قَرَأَ خواند كَتَبَ نوشت
 هَلْ آیا فِي در مَاءَ مِنْ از اِلَى تا اَلْخُبْزُ نان
 اَلْبَابُ در اَلدَّارِ خانه اَلْمَدْرَسَةُ مدرسه اَلْمَاءُ آب -
 اَلْكَاسُ جام اَلطَّالِبُ دانش آموز

چند جمله برای محاوره

ذَهَبَ عَلَيَّ اِلَى الْمَدْرَسَةِ عَلَى مَدْرَسَةٍ رَفْتِ مَا كَتَبَ الطَّالِبُ اَلدَّرْسَ
 دانش آموز درس را نوشت هَلْ اَخَذَ الْمُعَلِّمُ الْقَلَمَ؟ آیا معلم قلم را گرفت؟

(۲) اِنْسَانٌ وَصَنَمٌ

اِنْسَانٌ كَانَ لَهُ صَنَمٌ فِي بَيْتِهِ يَعْبُدُهُ وَيَذْبَحُ لَهُ كُلَّ يَوْمٍ ذَبِيحَةً
 حَتَّى فِئِي عَلَيْهِ مَالُهُ . فَخَصَّ (۲) لَهُ الصَّنَمَ وَقَالَ لَهُ : لَا تُفْنِ مَالَكَ
 عَلَيَّ ثُمَّ تَلَمَّنِي عِنْدَ إِلَهٍ آخَرَ (۵) (مَفْرَاهُ) (۶) يَنْبَغِي لِلْاِنْسَانِ اَنْ
 لَا يُنْفِقَ مَالَهُ فِي الْخَطِيئَةِ ثُمَّ يَقُولُ اِنَّ اللَّهَ اَفْقَرُهُ . قَالَ اللَّهُ
 تَعَالَى مَا اَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنِ اللَّهِ وَمَا اَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ
 نَفْسِكَ (۹)

(۱) ذَبِيحَةٌ : قربانی . (۲) شَخَّصَ : محتم شد . (۳) لَا تُفْنِ : نابود ساز . (۴) تَلَمَّنِي :
 مراسز نش کنی . (۵) آخَرَ : دیگر . (۶) مَفْرَاهُ : نتیجہ آن (۷) يَنْبَغِي : بایست
 است . (۸) الْخَطِيئَةُ : کاغلط . (۹) آيَةُ ۸۱ از سوره نساء

کلمات مفردہ

رَأَيْتَ : دیدی . رَأَيْتُ : دیدم . سَأَلَ : پرسید . أَجَابَ : جواب داد
 سَمِعَ : شنید . حَمَلَ : برد . قَطَعَ : برید . ضَحِكَ : خندید .
 حَلَسَ : نشست . الْكُرْسِيِّ : صندلی . الصَّبِيِّ : کودک .
 آثَابُ : پد . الْقُرْطَاسُ : کاغذ . نَعَمْ : آری . لَا : نہ .
 لِي : برای . عَلَيَّ : بر .

چند جملہ برای محاورہ

سَأَلَ الْمُعَلِّمُ الدَّرْسَ : معلم درس را پرسید . سَمِعَ الطَّالِبُ كَلَامَ
 الْمُعَلِّمِ : دانش آموز سخن معلم را شنید . حَلَسَ مُحَمَّدٌ عَلَى الْكُرْسِيِّ : محمد
 روی صندلی نشست . هَلْ رَأَيْتَ الصَّبِيَّ : آیا آن کودک را دیدی ؟
 نَعَمْ مَرَّاتٍ : آری اورا دیدم . لَا مَرَّاتٍ : نہ اورا دیدم .

(۳) صَائِدٌ وَعُصْفُورٌ (۲)

صَادَ صَائِدٌ الْعَصَافِيرِ فِي يَوْمٍ بَارِدٍ (۳) فَذَبَّحَهَا وَسَأَلَ الدَّمَعَ مِنْ (۴) عَيْنَيْهِ فَقَالَ عُصْفُورٌ لِصَاحِبِهِ: لَا بَأْسَ عَلَيْكَ مِنَ الرَّجُلِ أَمَا تَرَاهُ يَنْكِي (۵) فَقَالَ لَهُ الْآخَرُ: لَا تَنْظُرْ إِلَى دُمُوعِهِ بَلْ إِلَى مَا تَضَعُ وَيَدَاهُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تَوَلَّوْا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ (۱۰)

(۱) صَائِدٌ: شکارچی (۲) عُصْفُورٌ: کبوتر، جمع آن عَصَافِيرٌ و کَبَجَانٌ

میشود. (۳) بَارِدٌ: سرد (۴) سَأَلَ: روانشد. (۵) الدَّمَعَ: اشک

و جمع آن دُمُوعٌ: اشکها میشود (۶) أَمَا تَرَاهُ يَنْكِي: آهاترأه یبکی آبا اور انبی نبی کہ میگید. (۷)

بِرٌّ: نیکوکاری و سگی (۸) تَوَلَّوْا: برگردانید. (۹) قَبْلَ: بجانب. (۱۰)

آیه ۱۷۲ از سوره بقره

کلمات مفردہ

الْعُصْفُورُ : کبچہ الشَّجَرُ : درخت ، الْحَدِيقَةُ : باغ ، الرَّهْمَةُ
 الْأَذْهَانُ : گھا ، قَطَفَ : چید ، صَادَ : شکر کرد ، السَّمَكَ :
 مہی ، الْهَجْرُ : دریا ، سَأَلْتُ : پرسیدی ، سَأَلْتُ : پرسیدم
 كَتَبْتُ : نوشتی ، كَتَبْتُ : نوشتم ، هَذَا : این ، مَا : چہ ؟
 أَيْنَ : کجا ؟

چند جملہ برای محاورہ

ما هذا ؟ : این چیست ؟ اَيْنَ الْعُصْفُورُ ؟ : کبچہ کجاست ؟
 الْعُصْفُورُ عَلَى الشَّجَرَةِ : کبچہ بر روی درخت است . هَلْ قَرَأْتَ
 هَذَا الْكِتَابَ ؟ : آیا این کتاب را خواندی ؟
 نَعَمْ قَرَأْتُهَا : بی آنرا خواندم .

(۴) حِفْظُ اللِّسَانِ

كَانَ بَهْرَامُ جَالِسًا ذَاتَ لَيْلَةٍ (۱) تَحْتَ شَجَرَةٍ فَسَمِعَ مِنْهَا صَوْتًا
 طَائِرٍ فَرَمَاهُ (۲) وَأَصَابَهُ وَقَالَ : مَا أَحْسَنَ حِفْظَ اللِّسَانِ -
 بِالطَّائِرِ وَالْإِنْسَانِ . لَوْ حَفِظَ هَذَا اللِّسَانَةَ لَمَا هَلَكَ قَالَ الشَّاعِرُ :
 اِحْفَظْ لِسَانَكَ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ لَا يَلِدُغَنَّكَ (۴) إِنَّهُ نُعْبَانٌ (۵)
 كَرَفِي الْمَقَابِرِ مِنْ قَتِيلِ لِسَانِهِ كَانَتْ تَهَابُ لِقَاءَهُ الشُّجْعَانُ (۶)

(۱) ذَاتَ لَيْلَةٍ : شبی (۲) فَرَمَاهُ : تیرانداخت . فَرَمَاهُ

: پس تیرانداخت (۳) مَا أَحْسَنَ : چه زیکوست (۴) لَا يَلِدُغَنَّكَ

نگزد ترا (۵) نُعْبَانٌ : اژدها (۶) تَهَابُ : می رسید

کلمات مفردہ

کَتَبَ : نوشتی . ذَهَبْتُ : رفتم . سَمِعْتُ : شنیدی .
 کَتَبْتُ : نوشتم . ذَهَبْتُ : رفتم . جَلَسْتُ : نشستم . کَتَبُوا : نوشتند
 ذَهَبُوا : رفتند . قَالُوا : گفتند . کَتَبْنَا : نوشتیم . ذَهَبْنَا :
 رفتیم . أَخَذْنَا : گرفتیم . قَرَأْتُمْ : خواندید . حَفِظْتُمْ : حفظ کردید
 شَرِبْتُمْ : نوشیدید . کَمْ : چند . كَيْفَ : چگونه ؟ اَتَى : آمد .
 (چند جملہ برای محاورہ)

اَيْنَ ذَهَبْتُمْ : کجای رفتید ؟ اَتَى كِتَابٍ أَخَذْتُمْ : کدام کتاب گرفتید ؟
 كَيْفَ قَرَأْتُمْ : چگونه خواندید ؟ هَلْ حَفِظْتُمْ هَذَا الشِّعْرَ ؟ :
 آیا این شعر حفظ کردید ؟ اَيْنَ جَلَسَ الْمُعَلِّمُونَ ؟ : کجا نشستند ؟
 أَخَذْتُ الْقَلَمَ وَكَتَبْتُ كِتَابًا إِلَى أَبِيهِمْ : قلم را گرفتم و نامہ برای ابراہیم
 نوشتم .

(۵) الْقَطُّ وَالْمَبْرَدُ (۲)

قَطُّ مَرَّةٌ دَخَلَ دُكَّانَ حَدَادٍ . فَصَابَ الْمَبْرَدَ فَاقْبَلَ (۳)
 يَلْحَسُهُ (۵) بِلِسَانِهِ وَالْدَّمُ (۶) يَسِيلُ مِنْهُ وَهُوَ يَبْلَعُهُ وَيَطْنُهُ
 مِنَ الْمَبْرَدِ إِلَى أَنْ فَنِيَ لِسَانُهُ فَمَاتَ . (مَخْرَأُ) . أَنَّ الْجَاهِلَ
 لَا يُفِيقُ مِنْ جَهْلِهِ مَا دَامَ الطَّعُّ غَالِبًا عَلَيْهِ . قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ الطَّامِعُ فِي وِثَاقِ لَدُنِّي . وَقِيلَ الْحَرِصُ لَا يَزِيدُ فِي
 الرِّزْقِ وَلَكِنْ يُذِلُّ الْقَدْرَ

(۱) الْقَطُّ: گریه (۲) الْمَبْرَدُ: سران (۳) مَرَّةٌ: یکبارگی - وقتی .

(۴) فَاقْبَلَ: پیش آمد . (۵) يَلْحَسُهُ: میسید او را . (۶) الدَّمُ

خون (۷) لَا يُفِيقُ: بهوش نمیاید - بهبودنی یابد . (۸) وِثَاقُ

کلمات مفرد ه

هُوَ : او (برای مرد - مذکر) هِيَ : (برای زن - مؤنث)
 أَنَا : من . نَحْنُ : ما . أَنْتَ : تو (برای مذکر) أَنْتِ :
 تو (برای مؤنث) قَرَأْتُ : خواند (زن) كَتَبْتُ : نوشت (زن)
 شَرِبْتُ : نوشید (زن) . أَخَذْتُ : گرفتم (زن) جَلَسْتُ :
 نشستم (زن) نَظَرْتُ : نگاه کردم (زن)

چند جمله برای محاوره

نَظَرْتُ مَرِيْمَ إِلَى السَّجِيْرَةِ : مریم بدرخت نگاه کرد کَتَبْتُ فَاطِمَةَ
 الدَّرْسَ الْأَوَّلَ : فاطمه درس اول را نوشت هَلْ قَرَأْتَ
 الْكِتَابَ يَا مَرْيَمُ ؟ : آیا کتاب را خواندی ای مریم . اَتَى شَيْءٌ سَأَلْتَ
 يَا فَاطِمَةُ : چه چیزی را پرسیدی ای فاطمه ؟

(۶) غَزَالٌ وَتَعْلَبٌ (۱)

غَزَالٌ مَرَّةً عَطِشَ فَبَاءَ لِأَعْيُنِ (۲) مَاءٍ يَشْرَبُ كَانَ الْمَاءُ
 فِي جَبِّ عَمِيْقٍ . ثُمَّ أَتَتْهُ لَمَّا حَاوَلَ (۴) الطَّلُوعَ (۵) لَمْ يَقْدِرْ
 فَنَظَرَهُ التَّعْلَبُ فَقَالَ لَهُ : يَا أَخِي اسَّاتِ فِي فَعْلِكَ إِذْ (۷)
 لَمْ تَمَيِّزِ طُلُوعَكَ قَبْلَ نَزْوِكَ . قَالَ الشَّاعِرُ :
 فَلَمْ أَرَ كَالْأَيَّامِ لِلْمَرْءِ وَأَعْطَا وَلَا كَصُرُوفِ الدَّهْرِ لِلْمَرْءِ فَإِذَا

(۱) تَعْلَبٌ : روباہ (۲) عَيْنٌ : چشمہ (۳) جُبٌّ : چاہ

(۴) حَاوَلَ : قصد کرد (۵) الطَّلُوعُ : باآ آمدن (۶) اسَّاتِ

بکروی (۷) إِذْ : زیرا (۸) صُرُوفِ جمع صَرَفٌ تیسرا

کلمات مفرد

الْحَبْرَةُ : دوات . الْحَبْرُ : مرکب . الصَّحِيفَةُ : صفحه .
 قَلَمٌ وَرِصَاصٌ : مار . وَرَقُ النَّسَّافِ : خنک کن . اللُّوحُ :
 تخته . الطَّائِلَةُ : نيز . الخَرِيطَةُ : نقش . الصَّفْحَانِ :
 التِّلْمِيزُ : شاگرد . التَّلَامِيزُ : شاگردان . الخُرْفَةُ : اطاق
 الْمُخْتَبَرُ : آزمائشگاه . الْمَكْتَبَةُ : کتابخانه . الْحَجْرَسُ : زنگ
 الْكُجَّةُ : توپ . الرِّيَاضَةُ : ورزش .

*(چند جلد برای محاوره) *

حَضَرَ التِّلْمِيزُ فِي الصَّفِّ لِلدَّرْسِ : شاگرد برای درس در کلاس حاضر
 شَدَّ . دُقَّ الْحَجْرَسُ : زنگ زده شد . رَأَيْتُ الْخَرِيطَةَ عَلَى الْجِدَارِ
 نقشه را بر روی دیوار دیدم . دَخَلْتُ الْمَكْتَبَةَ لِلطَّلَاعَةِ : برای مطالعه
 وارد کتابخانه شدم . الْمُخْتَبَرُ وَاقَعَ فِي غُرْفَةٍ قَرِيبَةٍ مِنَ الْمَكْتَبَةِ :
 آزمائشگاه در اطاق نزدیک کتابخانه واقع شده است . كَمْ صَحِيفَةً فِي هَذَا الْكِتَابِ

این کتاب چند صفحه دارد ؟

(٧) صَبِيٌّ وَعَقْرَبٌ

صَبِيٌّ مَرَّةً صَادًا الْجَرَادُ (١) فَظَرَ عَقْرَبًا فَظَنَّمَا جَرَادَةً فَمَدَّ يَدَهُ
 لِيَأْخُذَهَا ثُمَّ تَبَاعَدَ عَنْهَا . فَقَالَتْ لَهُ : لَوْ أَنَّكَ قَبَضْتَنِي -
 بِيَدِكَ لَتَخَلَّيْتُ عَنْ صَيْدِ الْجَرَادِ (مَعْرَاهُ) أَنْ سَبِيلَ -
 الْإِنْسَانِ أَنْ يُمَيِّزَ بَيْنَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ وَيُدَبِّرَ لِكُلِّ شَيْءٍ تَدْبِيرًا
 عَلَى حِدَّتِهِ (٣)

(١) الْجَرَادُ : جَنْسٌ مِنْ جَرَادَةٍ : يَكُ مِنْهُ . (٢) لَتَخَلَّيْتُ : أَسْرَعْتُ

(٣) عَلَى حِدَّتِهِ : حَسَبُ كَانِهِ .

کلمات مفردہ

لَعِبَ : بازی کرد . كَلَعَبُ : بازی سیکند . أَخَذُ : بگیرد . يَأْكُلُ :
 بخورد . يَخْرُجُ : بیرون بیاید . يَدْخُلُ : وارد میشود . يَجْلِسُ : بنشیند
 يَسْأَلُ : می پرسد كَثُرَ : می نوزد . يَضْرِبُ : میزند .
 يَطْلُبُ : جستجو میکند . يَعْلَمُ : میدانند . يَقُولُ : میگوید . رَكِبَ
 سوار شد . يَرْكَبُ : سوار میشود . مَنْ : که - چه کسی ؟ لِمَ : چرا -
 برای چه ؟ لِمَاذَا : چرا - برای چه ؟ مَاذَا : چه ؟

(چند جملہ برای محاورہ)

لِمَاذَا يَأْتِيكَ عَلِيٌّ إِلَى الْمَدْرَسَةِ؟ : علی چرا آمد بر سر میرود ؟
 مَنْ يَرْكَبُ هَذَا الْفَرَسَ؟ : که سوار این اسب میشود ؟
 مَاذَا يَقُولُ الْمُعَلِّمُ لِتِلْمِيزِهِ؟ : معلم با گردان خود چه میگوید ؟
 الْإِنْسَانُ يَأْكُلُ وَيَشْرَبُ لِحِفْظِ حَيَاتِهِ : آدمی برای حفظ زندگی خود میخورد و
 میبوسد
 يَجْلِسُ كُلُّ صَبِيٍّ عَلَى كُرْسِيِّهِ : هر کودکی بر صندلی خود می نشیند

(۸) كِلَابٌ وَتَعْلَبُ

كِلَابٌ^(۱) مَرَّةً أَصَابُوا جِلْدَ سَبْعٍ . فَأَقْبَلُوا عَلَيْهِ يَهْشُونَ^(۲) .
 فَبَصُرَ بِهِمُ التَّعْلَبُ فَقَالَ لَهُمْ : أَمَا إِنَّهُ لَوْ كَانَ حَيًّا لَرَأَيْتُمْ^(۳)
 مَخَالِبَهُ^(۴) كَأَنْيَابِكُمْ^(۵) وَأَطْوَلَ^(۶) . (مغزاه) التَّمْيِ عَنِ الشَّمَاءِ
 بِالْمَوْتِ . وَيَنْبَغِي لِلْإِنْسَانِ أَنْ لَا يَتَمَتَّ أَحَدًا وَلَا سَيِّمًا
 إِذَا كَانَ مَيِّتًا لِأَنَّ الْمَيِّتَ لَا يُمَكِّنُ الدَّفَاعُ عَنْ نَفْسِهِ .

(۱) كِلَابٌ جمع كَلْبٍ : سگها . (۲) فَأَقْبَلُوا : روی آوردند .

(۳) يَهْشُونَ : بگریزند او را . (۴) أَمَا : ای - آگاه باش .

(۵) مَخَالِبُ جمع مَخْلَبٍ : چنگال . (۶) أَنْيَابٌ جمع نَابٍ .

دندانهای نیش

کلمات مفردة

أَذْهَبُ : میروم . أَعْلَمُ : میدانم . أَكْتُبُ : می نویسم . أُدْخِلُ :
وارد می شوم . أَجْلِسُ : می نشینم . أَجِلُّ : می برم . تَقْرَأُ : میخوانی .
(برای مذکر) تَقْرَأُ : میخوانی (برای مؤنث) تَشْرَبُ : می نوشی
(برای مذکر) تَشْرَبُ : می نوشی (برای مؤنث) تَخْرُجُ : بیرون می آید (مذکر)
تَخْرُجُ : بیرون می آید (مؤنث) نَأْخُذُ : میگیریم . نَسْمَعُ : می شنویم
نَسْأَلُ : می پرسیم . نَضْرِبُ : میزنیم . أَقُولُ : میگویم . تَقُولُ :
میگویی (مذکر) تَقُولِينَ : میگویی (برای مؤنث) نَقُولُ : میگوئیم
أَمْسَ : دیروز . الْيَوْمَ : امروز . غَدًا : فردا . السُّوقُ : بازار

چند جمله برای محاوره

الْيَوْمَ أَذْهَبُ إِلَى السُّوقِ : امروز بازار میروم . نَسْمَعُ غَدًا قِصَّةَ ظَرِيفَةٍ :
فردا قصه خوبی می شنوی . نَأْخُذُ الْأَقْلَامَ وَنَكْتُبُ عَلَى الْقُرْطَاسِ :
قلم را میگیریم و بر کاغذ می نویسیم . أَنَا أَقُولُ وَأَنْتَ تَسْمَعُ : من میگویم و تو می شنوی
ثُمَّ أَنْتَ تَقُولُ وَأَنَا أَسْمَعُ : سپس میگویی و من می شنوم

(۹) الْوَزُّ وَالْخُطَّافُ^(۱)

الْوَزُّ وَالْخُطَّافُ تَشَارِكَا فِي الْمَعِيشَةِ . فَكَانَ مَرَعَاهُمَا فِي
 مَحَلٍّ وَاحِدٍ . فَمَرَّ بِهِمَا الصَّيَادُونَ يَوْمًا . فَطَارَ الْخُطَّافُ وَ
 سَلِمَ فَأَمَّا الْوَزُّ فَادْرَكَ^(۲) وَذُبِحَ . (مَعْرَاهُ) مِنْ عَاشِرٍ مَنْ
 لَا يُتَاكَلُهُ أَصَابَةُ السُّوءِ . قَالَ الشَّاعِرُ :
 عَنِ الْمَرْءِ لَا تَسْأَلُ وَتَسْأَلُ^(۳) عَنْ قَبِيلِهِ ، فَكُلَّ قَرِينٍ بِالْمُقَارِنِ يَقْتَدِمُ

(۱) الْوَزُّ : مرغابی (۲) الْخُطَّافُ : پرستو . (۳) مَرَعَى : چراگاه
 (۴) فَادْرَكَ : گرفته شد . (۵) مَرَّ : شخص - مرد (۶) سَلِمَ : پرس

* (کلمات مفردہ) *

كَانَ : بود (مذکر) کَانَتَ : بود (مؤنث) کَفْتُ : بودی (مذکر)
 کُنْتُ : بودی (مؤنث) کَانُوا : بودند (مذکر) کُنَّ : بودند (مؤنث)
 کُنْتُمْ : بودید (مذکر) کُنْتُنَّ : بودید (مؤنث) کُنْتُ : بودم . کُنَّا :
 بودیم . لَیْسَ : نیست . لَیْسَتْ : نیست . (مذکر) لَیْسَتْ : نیست (مؤنث) لَیْسَتْ :
 نیستی (مذکر) لَیْسَتْ : نیستی (مؤنث) لَیْسُوا : نیستند (مذکر) .
 لَیْسْنَ : نیستند (مؤنث) لَسْتُمْ : نیستید (مذکر) لَسْتُنَّ : نیستید
 (مؤنث) لَسْتُ : نیستم . لَسْنَا : نیستیم . اَ : آ . اَیَا : آما ؛ بَلَّغْ
 - آمانه هُنَا : اینجا . فَوْقَ : بالا . تَحْتَ : زیر . بَلَّ بَلَّ : بگه .

کَلْبی : بے چند جله برای محاوره

أَلَيْسَ لِعِلْمٍ هُنَا ؛ آیا علم اینجا نیست ؛ لَیْسَ الْكِتَابُ فَوْقَ
 الطَّائِلَةِ بَلَّ تَحْتَهَا . کتاب روی زمین است بگه زیر آن است . کُنَّا
 بِالْأَمْسِ فِي الْحَدِيقَةِ : دیروز در باغ بودیم اَمَا آوَيْتَ مُحَمَّدًا ؟ آیا محمد زانده
 اَنْتَ لَسْتَ شَاعِرًا تَرَعُ نِسْتی ؛ کَلْبی اَنَا شَاعِرٌ : بی من شاعرستم

(۱۰) الْقَلْبُ وَاللِّسَانُ

قِيلَ إِنَّ لِقَانَ الْحَكِيمِ أَعْطَاهُ سَيِّدُهُ شَاةً (۱)، وَأَمَرَهُ أَنْ يَذَّجَّجَهَا
 وَيَأْتِيَهُ بِأَخْبَثِ مَا فِيهَا . فَذَجَّجَهَا وَأَتَاهُ بِقَلْبِهَا وَلِسَانِهَا . ثُمَّ أَعْطَاهُ
 شَاةً أُخْرَى وَأَمَرَهُ بِذِجَّجِهَا وَأَنْ يَأْتِيَهُ بِأَطْيَبِ مَا فِيهَا .
 فَذَجَّجَهَا وَأَتَاهُ بِقَلْبِهَا وَلِسَانِهَا . فَسَأَلَهَا عَنْ ذَلِكَ فَقَالَتْ :
 يَا سَيِّدِي لَا أَخْبَثَ مِنْهَا إِذَا خُبْنَا (۲) ، وَلَا أَطْيَبَ مِنْهَا
 إِذَا طَابَا .

(۱) شَاةٌ : گوسفند . (۲) خُبْنَا : در باشند (۳) طَابَا : نیکو باشند

کلمات مفردہ

هُوَ يَذْهَبُ اذيرود (مذکر) هِيَ تَذْهَبُ اذيرود (مؤنث) هُمْ
 يَذْهَبُونَ ايشان ميرود (مذکر) هُنَّ يَذْهَبْنَ ايشان ميرود. (مؤنث) -
 أَنْتُمْ تَذْهَبُونَ شما ميرود (مذکر) أَنْتُنَّ تَذْهَبْنَ شما ميرود (مؤنث)
 أَمَامَ جِو خَلْفَ پشت سر عِنْدَ نزد يَمِينِ طرف راست يَسَارِ
 طرف چپ بَيْنَ ميان الآن اکنون قَطُّ هرگز قَبْلَ پشراز بَعْدُ
 پشراز اَسْبُوعَ هفته الْقَادِمُ - الْمُقْبِلُ آينده شَهْرُ ماه عَامُ سال
 الْمَصْبَاحُ صبح

جملاتی برای مطالعه

أَنْتُمْ تَجْلِسُونَ خَلْفَ الطَّاوَلَاتِ شما پشت ميزي نشينيد قَرَأْتُ الدَّرْسَ
 فِي الْأَسْبُوعِ الْمَاضِيِ درس را در هفته گذشته خواندم هُمْ يَذْهَبُونَ فِي الْأَسْبُوعِ
 الْقَادِمِ إِلَى الْأَفْرِيحِ ايشان در هفته آينده بارو پاره ميرود الآن تَدْخُلُ مَرَّةً الْغُرَّةَ
 اکنون مريم باطوق دارو ميشود الْأَجَلِمَاتُ يَنْظُرْنَ إِلَى كُرْسَاتِ الطَّالِبَاتِ
 خانمهاي آموزگار کتابچه شاگردان را مي بينند آيْنُ وَضَعْتَ الْكِتَابَ كَمَا رَأَيْتِي

(١١) أَسْوَدُ (١)

أَسْوَدُ فِي فَضْلِ الشِّتَاءِ (٢) أَقْبَلَ بِأَخْذِ التَّلَجِّ (٣) وَيَدُلُّ بِهِ
 بَدَنُهُ فَقِيلَ لَهُ : لِإِذَا ذَلِكَ . فَقَالَ : لَعَلِّي أَبْيَضُ (٥) فَقَالَ
 لَهُ حَكِيمٌ : لَا تُتَبِّبْ نَفْسَكَ فُرْتَبًا (٦) أَسْوَدُ التَّلَجُّ (٧) مِنْ جِسْمِكَ وَهُوَ
 بَاقٍ عَلَى حَالِهِ (مَعَاهُ) إِنَّ الشَّرَّ يُوقِدُ إِنْ يُفْسِدَ الْخَيْرَ وَفَلْيَلَا
 مَا يُصْلِحُهُ الْخَيْرُ

(١) أَسْوَدُ سِيَاهُ (٢) الشِّتَاءُ زَمَانُ (٣) التَّلَجُّ رُبُّ (٤) يَدُلُّ
 مِثَالُهُ (٥) أَبْيَضُ سَفِيدٌ (٦) فُرْتَبًا بَأْسٌ (٧) أَسْوَدُ سِيَاهُ

(کلمات مفردہ)

اَسْوَدُ سِیَاهِ اَبْيَضٌ سَفِیدُ اَخْضَرٌ سَبْزٌ اَنْدَقٌ اَمْرٌ اَحْمَرٌ رُخِ
 اَصْفَرٌ زَرُّ لَوْنٌ رَنْگٌ ثَوْبٌ پَرِهِنٌ كِتَابِي كِتَابٌ مَن بَلِغِي
 خَازِنٌ كِتَابِكَ كِتَابَتُو (ذکر) كِتَابِكَ كِتَابَتُو (مؤنث) -
 بَيْتِكَ خَازِنَتُو (ذکر) بَيْتِكَ خَازِنَتُو (مؤنث) كِتَابُهُ كِتَابُهُ (ذکر)
 كِتَابُهَا كِتَابُهَا (مؤنث) بَيْتُهُ خَازِنَاو (ذکر) بَيْتُهَا خَازِنَاو (مؤنث)
 صَدِيقِنَا دُوسْتِ مَا اَبُوْنَا پَدْرَا صَدِيقِكُمْ دُوسْتِ شَا (ذکر) -
 صَدِيقِكُنَّ دُوسْتِ شَا (مؤنث) اُمَّهُمَّ مَادَرِاشِن (ذکر) اُمَّهُنَّ
 مَادَرِاشِن (مؤنث)

چند جملہ برای محاورہ

وَضَعْتَ قَلَمَكَ اَمَامَ كِتَابِي قَت رَاجِلُ كِتَابِنِ كَذَلِكَ بَيْتِنَا وَاسِعٌ
 خَازِنَا وَاسِعٌ اسْتِ اَبُوْنَا شَفِيقٌ پَرِهِنَا مَدْرِبَانِ اسْتِ اَلْجِدَارُ اَبْيَضٌ دِيَارٌ
 سَفِیدِ اسْتِ لَوْنٌ كِتَابِ مَرِيْمٍ اَخْضَرٌ وَثَوْبُهَا اَصْفَرٌ رَنْگِ كِتَابِ مَرِيْمٍ سَبْزِ اسْتِ
 دَرَنْگِ پَرِهِنِ اَوْرُزِ اسْتِ مَا لَوْنُ ثَوْبِكَ ؟ پَرِهِنِ تَوَجُّدِ رَنْگِ اسْتِ ؟ تَوْبِيغِي
 اَحْمَرٌ : نَبَسِ مَن قَرَمَزِ اسْتِ

(١٢) آدابُ الزَّيَارَةِ

- (١) تَخْتَرُ لِلزَّيَارَةِ الْأَوْقَاتَ الْمَأْلُوفَةَ الْمُنَاسِبَةَ
 (٢) اسْتَأْذِنَ قَبْلَ الدُّخُولِ بِرَفْقٍ وَلِينٍ وَلَا تَفْرَعِ الْبَابَ بِشِدَّةٍ
 فَإِذَا دَخَلْتَ الْبَيْتَ فَسَلِّمْ عَلَى أَهْلِهِ
 (٣) إِذَا لَمْ تَجِدْ أَحَدًا فِي الْمَنْزِلِ أَوْ لَمْ يُؤْذَنْ لَكَ فِي الدُّخُولِ فَلَا
 تَدْخُلُ

- (٤) أَتْرَكَ مَا مَعَكَ مِنْ عَصَا أَوْ مِطْلَةٍ^(١) فِي الْمَكَانِ الْمُعَدِّ لِذَلِكَ
 (٥) لَا تَعْبَثُ^(٢) بِمَا يَكُونُ أَمَامَكَ مِنْ أَثَاثِ الْمَنْزِلِ أَوِ الْكُتُبِ وَالْحُفِّ
 أَوِ الصُّورِ

- (٦) قَابِلٌ زَائِرِكَ بِالْبَشْرِ وَالسُّرُورِ وَالنَّسَمِ مِنْ ثِيَابِكَ مَا يَلْبِقُ وَإِذَا
 انصرفت فودعه إلى الباب المنزلي ثم رد له الزيارة في الوقت المناسب

(١) مِطْلَةٌ : حِجْر (٢) لَا تَعْبَثُ : هَازِلِي كُنْ

کلمات مفرد

ضَعُ: گذار خُنْدُ: گیر کُلُّ: بخور قُلُّ: بوی اجلس بنشین. ثُمَّ
 بَرِيزُ: اذْهَبُ: برو اِقْرَأُ: بخوان اُكْتُبُ: بنویس اِسْمَعُ: بشنو
 اِسْأَلُ: پرس اِحِبُّ: جواب بده تَعَلَّمُ: یادگیر اِجْتَهِدُ: کوشش کن
 اِمْرَكَبُ: سوار شو اِسْتَيْقِظُ: بیدار شو اِسْتَبْقِطُ: غسل
 بَشُو: صِلْ: نماز بخوان وَجْهٌ: روی يَدٌ: دست

چند جمله برای مطالعه

اِسْتَيْقِظُ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ: پیش از آمدن آفتاب بیدار شو. اِغْسِلْ
 وَجْهَكَ وَيَدَيْكَ: دست و روی خود را بشوی صَلِّ صَلَاةَ الْفَجْرِ: نماز
 صبح را بخوان. كُلْ قَلِيلًا مِنَ الْخُبْزِ: کمی از نان بخور اُخْرِجْ مُبَكَّرًا
 اِلَى مَدْرَسَتِكَ: صبح زود بیدار شو اِجْتَهِدْ فِي الدَّرْسِ وَفِي كُلِّ عَمَلٍ:
 در درس تمام کارها کوشش کن ضَعُ كُلَّ شَيْءٍ مَوْضِعَهُ: هر چیزی را بجایش گذار

(١٣) فامرأة البيت فامرأة الصحراء

قِيلَ إِنَّ فامرأة البيوتِ رَأَتْ فارةَ الصَّحراءِ فِي شِدَّةِ وَجْحَةٍ
فَقَالَتْ لَهَا : مَا تَصْنَعِينَ فِي هُنَا إِذْ هِيَ إِلَى الْبُيُوتِ الَّتِي فِيهَا أَنْوَاعُ
النَّعِيمِ فَذَهَبَتْ مَعَهَا وَإِنِ اصْحَابُ بَيْتِ الذِّي كَانَتْ تَسْكُنُهُ قَدْ هَيَّأُوا
لَهَا قِطًّا وَوَضَعُوا لَهَا أَيْضًا شَجَمَةً (٢) فَقَرَّبَتْ الْفَارَةَ فَلَمَّا اصْأَبَتْ -
الْفَارَةُ الشَّجَمَةَ وَثَبَ عَلَيْهَا الْقِطُّ فَهَرَبَتْ (٣) وَهَرَّتْ (٤) وَأَسَهَا شَجَمَةً (٥)
وَقَالَتْ : أَوَى نِعْمَةٌ كَثِيرَةٌ وَبِلَاءٌ شَدِيدٌ إِنَّ الْعَافِيَةَ وَالْفَقْرَ احْتَبَتْ
إِلَى مَنْ عَنَى يَكُونُ فِيهِ الْمَوْتُ . ثُمَّ فَرَّتْ إِلَى الْبُرِّيَّةِ

(١) فامرأة : مرث . (٢) شجمة : بيه (٣) وثب : حبت - حلكرد

(٤) هربت : كرحبت . (٥) هرتت : جنابند .

کُفْرَ فَعْلًا مَاضِي

- | | |
|--|---|
| ۱- ذَهَبَ رَفْت (برای مذکر) | ۷- ذَهَبْتَ رَفَيْتَ (برای مذکر) |
| ۲- ذَهَبَا رَفَعْنَا (برای تثنیة مذکر) | ۸- ذَهَبْتُمَا رَفَعْتُمَا (برای تثنیة مذکر) |
| ۳- ذَهَبُوا رَفَعُوا (برای جمع مذکر) | ۹- ذَهَبْتُمْ رَفَعْتُمْ (برای جمع مذکر) |
| ۴- ذَهَبْتُ رَفَعْتُ (برای مؤنث) | ۱۰- ذَهَبْتِ رَفَعْتِ (برای مؤنث) |
| ۵- ذَهَبْنَا رَفَعْنَا (برای تثنیة مؤنث) | ۱۱- ذَهَبْتُمَا رَفَعْتُمَا (برای تثنیة مؤنث) |
| ۶- ذَهَبْنَ رَفَعْنَ (برای جمع مذکر) | ۱۲- ذَهَبْتُنَّ رَفَعْتُنَّ (برای جمع مؤنث) |
| | ۱۳- ذَهَبْتُ رَفَعْتُ (برای تکلم و صده) |
| | ۱۴- ذَهَبْنَا رَفَعْنَا (برای تکلم مع لغیر) |

* (لغات مفردة) *

نَحْوَ بَجَابٍ - بَطْرَفٍ مَعْلٌ : کارخانه قریة: دوه مَطَارُ فَرُودگاه

چند جمله برای طَافَ و طَافَتْ

ذَهَبَ عَلِيٌّ إِلَى السُّوقِ : علی بازار رفت فَاطِمَةُ وَ هُرَيمٌ ذَهَبْنَا إِلَى الْمَدْرَسَةِ

فاطمه و هريم بدرسه رفتند ذَهَبْتُ أَمْسَ نَحْوَ الْمَخْلِ : ديزد بَطْرَفِ كارخانه رفتم -

اَيْنَ ذَهَبْتَ مَعَ أَبِيكَ ؟ بَدِرتَ كَيْ رَفَيْتَ ؟ ذَهَبْنَا إِلَى الْمَطَارِ لِنَفْرِدَ

زَنِمْتُمْ ذَهَبَكُمْ إِلَى الْمَعْلَمِ لِلسُّؤَالِ عَنْ مَسْأَلَةٍ فِي سِتْمِ بَرَامِي بِرِسْتِي رَاجِعِ مَسْأَلَةَ
رَفِيدِ . أَخَوَاتِي ذَهَبُنَ إِلَى الْقَرْيَةِ وَإِنَّا بَقِيتُ فِي الْبَلَدِ خَوَاهِرُ نَمِ بَدْرَةَ نَفْسِي
وَمِنْ دَرِشَرِ مَانْدَمِ

(۱۴) اسد و ثور

اسدٌ مَرَّةً أَرَادَ أَنْ يَفْتَوِسَ (۱) ثُورًا فَلَمْ يَجِبْ عَلَيْهِ لِشِدَّتِهِ فَبَضَّ
إِلَيْهِ مَمْلَقًا فَأَمْلَأَ : قَدْ ذَبَحَتْ خَوْفًا (۲) سَمِينًا (۳) وَأَسْتَهِيَ (۴)
أَنْ تَأْكُلَ عِنْدِي هَذِهِ اللَّيْلَةَ مِنْهُ . فَجَابَ الثُّورُ فِي ذَلِكَ . فَلَمَّا
وَصَلَ إِلَى الْأَسَدِ وَنَظَرَهُ فَإِنَّ الْأَسَدَ قَدِ اعْتَدَّ حَبْلًا كَثِيرًا فَهَرَبَ
الثُّورُ فَقَالَ لَهُ الْأَسَدُ مَا لَكَ (۷) هَرَبْتَ بَعْدَ مَجِيئِكَ إِلَيَّ هُنَا فَقَالَ
لَهُ الثُّورُ : لِأَنِّي عَلِمْتُ أَنَّ هَذَا الْأُسْتَعْدَادَ لَنَا هُوَ أَكْبَرُ مِنَ الْخَوْفِ
(مَعْنَاهُ) أَنَّهُ يُبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ لَا يُصَدِّقَ عَدُوَّهُ

(۱) يَفْتَوِسُ بَدْرُ (۲) خَوْفٌ بَرَةٌ (۳) سَمِينٌ فَرْبَةٌ (۴) أَسْتَهِيَ
مِثْلُ دَارِمِ (۵) اعْتَدَّ : آمَدَ بِنَحْتِ (۶) حَطَبٌ بَيْزِمِ (۷) مَا لَكَ
تَرَاوِجِ مَسْئُولِ .

صَفْهُ مَضَارِعُ

- ۱- يَذْهَبُ وِ مِيرُو (برای مذکر)
 ۲- يَذْهَبَانِ مِيرُوذ (برای ثنیه مذکر)
 ۳- يَذْهَبُونَ مِيرُوذ (برای جمع مذکر)
 ۴- تَذْهَبُ وِ مِيرُو (برای مؤنث)
 ۵- تَذْهَبَانِ مِيرُوذ (برای ثنیه مؤنث)
 ۶- يَذْهَبْنَ مِيرُوذ (برای جمع مؤنث)
 ۷- تَذْهَبُ مِيرُو (برای مذکر)
 ۸- تَذْهَبَانِ مِيرُوذ (برای ثنیه مذکر)
 ۹- تَذْهَبُونَ مِيرُوذ (برای جمع مذکر)
 ۱۰- تَذْهَبِينَ مِيرُو (برای مؤنث)
 ۱۱- تَذْهَبَانِ مِيرُوذ (برای ثنیه مؤنث)
 ۱۲- تَذْهَبْنَ مِيرُوذ (برای جمع مؤنث)
 ۱۳- أَذْهَبُ مِيرُو (برای تکلم دعه)
 ۱۴- نَذْهَبُ مِيرُو (برای تکلم بغیر)

(کلمات مفرد)

مَتَى: چه وقت؟ مَحَطَّة: ایستگاه. فُنْدُق: مهمانخانه اِبْتِیَاعُ
 خریدن لِحْنَةُ التَّمْثِيلِ: سخن نمایش قَاعَةُ سَانِ: محاضره
 مَضْرَبَانِ:

چند جمله برای محاوره

يَذْهَبُ فَرِيدٌ إِلَى الْمَحَطَّةِ الْقَطَارِ : فرید باستگاه راه آهن می‌رود .
 الْمَسَافِرُونَ يَذْهَبُونَ إِلَى الْفُنْدُقِ لِأَكْلِ الطَّعَامِ : مسافران برای
 خوردن غذا به‌مانخانه می‌روند . مَتَى نَذْهَبُ لِإِتِّبَاعِ الْكُتُبِ ؟ چه وقت
 برای خرید کتاب می‌رویم . أَنْتُمْ تَدْخُلُونَ الْقَاعَةَ لِلْمَحَاضِرَةِ : شما
 به‌این برای محاضره وارد می‌شوید .

(۱۵) الضَّيْفُ الْمَجْلُ (۱)

أَضَافَ رَجُلٌ رَجُلًا فَطَالَ الْمَقَامَ حَتَّى كَرِهَهُ . فَقَالَ الرَّجُلُ
 لِأَمْرَأَتِهِ : كَيْفَ لَنَا أَنْ نَعْلَمَ مِقْدَارَ مَقَامِهِ . فَقَالَتْ لَهُ : أَلَيْسَ
 بَيْنَنَا شَرْحِي نَتَحَاكَمُ إِلَيْهِ . ففَعَلَ . فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ لِلضَّيْفِ :
 كُنْتَ مَعَنَا اسْبُوعًا كَامِلًا وَتَرِيدُ أَنْ تَذْهَبَ عَدًّا فَأَنْتَ تَعْرِفُ
 كُلَّ وَاحِدٍ مِنَّا فَاحْكُمْ بَيْنَنَا أَيُّنَا أَظْلَمُ (۵) . فَقَالَ مَا رَأَيْتُ مِنْهُ
 (۱) ضَيْفٌ مَهْمَانٌ (۲) مَجْلُ مَلَأَ (۳) مَهْمَانٌ كَرِهَ (۴) أَلَيْسَ بَيْنَهُمَا شَرْحِي
 (۵) أَظْلَمُ سَمَّرَ

تِيَا مِي عِنْدَكُمُ سُوٌّ وَأَنْتُمْ إِلَّا أَرَى مِنْكُمْ إِلَّا الْخَيْرَ فِي أَسْبُوعَيْنِ
آخِرِينَ فَكَيْفَ لِي أَنْ أَحْكُمَ بِظُلْمٍ أَحَدِكُمْ

صَرف اَمْر حَاضِر

- ۱- اِذْهَبْ بَرُو (برای نکر)
- ۲- اِذْهَبَا بَرُوید (برای ثنیه نکر)
- ۳- اِذْهَبُوا بَرُوید (برای جمع نکر)
- ۴- اِذْهَبِي بَرُو (برای نونث)
- ۵- اِذْهَبَا بَرُوید (برای ثنیه نونث)
- ۶- اِذْهَبْنَ بَرُوید (برای جمع نونث)

کلمات مفرد

أَوْ : بَا اِسْمَحْ بَا كُن سَبُّوْرَة تَحْتَه الطَّبَاشِيْر : كُج
 اِعْمَلْ : بُوِي مَسْح : شَاذَه كُن نِيْظِم كُن مَغْسِلْ : رُوْشُوْئِي
 تَعْمُرْ : مَوِي مِيْشَفْ : حَمْلَه وَجْهْ : رُوِي يَدْ : دِسْت
 مِيْدِيْل : مِسْتَمَل مِرَاة : اِيْنِه

چند جملہ برای مخاوره

إِمْسِجِ السَّبُورَةَ : تخمہ را پان کن اُكْتُبْ بِالطَّبَاشِيرِ مَا أَقُولُ لَكَ
اسخچہ تو بیگویم با کج نہیں خُذْ بِيَدِكَ قَلَمَ الْيَجْرِ وَأَقْلَمِ الرِّصَاصِ
قلم یاہ اور اہست گیر . اِذْهَبْ اِلَى الْمَغْسِلِ وَاعْسِلْ وَجْهَكَ وَبِيَدِكَ
بروشنی برو و دست بروی خود را بشوی سَوِّحْ شَعْرَكَ اَمَامَ الْمِرَاةِ مَرَّتَيْنِ
جلو اینہ ش نہ کن خُذْ كِتَابَكَ وَاقرأ درس هذا اليوم : کتابت را
درس امروزت را بخوان قُلْ لِي مَا اِسْمُكَ ؟ بگو من نامت چیست ؟
اَرِنِي مِنْ دِيْلِكَ اَوْ مِنْ شَفَاكَ دستمال یا حولهات را بہن نشان دہ

(۱۶) لَا تَعْبُرُوا الْجِسْرَ

كَانَ وَلَدٌ سَأَلَ فِي الطَّرِيقِ (۱) . فَوَصَلَ إِلَى نَهْرٍ عَلَيْهِ عِبَارَةٌ (۲) مِنْ حَسَبٍ . وَرَأَى عِنْدَ أَوَّلِ الْعِبَارَةِ لَوْحًا مَعْلَقًا مَكْتُوبًا عَلَيْهِ : لَا تَعْبُرْ عَلَى هَذَا الْجِسْرِ فِي خَطَرٍ . فَوَقَفَ الْوَلَدُ . وَحِينَ قَرَأَ الْكَلِمَةَ الْمَكْتُوبَةَ لَمْ يَعْبرْ عَلَى الْجِسْرِ ، بَلْ سَارَ (۳) إِلَى جِسْرِ آخَرَ وَعَبَرَ عَلَيْهِ . وَبَلَغَ الْمَكَانَ الَّذِي قَصَدَهُ سَالِمًا وَبَعْدَ ذَلِكَ آتَى غُلَامٌ آخَرَ لَا يَعْرِفُ الْقِرَاءَةَ فَرَأَى اللَّوْحَ الْمُعْلَقَ وَمَرَّ عَابِرًا وَحِينَ بَلَغَ وَسَطَ الْعِبَارَةِ أَنْكَسَرَ تَحْتَ رِجْلِهِ لَوْحٌ عَتِيقٌ (۴) ، فَسَقَطَ إِلَى النَّهْرِ وَغَرِقَ فِي الْمِيَاهِ (۵)

(۱) سَأَلَ : گروش کتبه (۲) عِبَارَةٌ پي (۳) سَارَ رفت (۴)

عَتِيقٌ ، کتبه (۵) الْمِيَاهُ جمع ماء : آب

کلمات مفرد

سَفِينَةٌ کشتی بجز دریا جبل کوه . نَهْرٌ : جوی مَدِينَةٌ شهر .
 مِيْنَاءُ بندر زَوْرَقٌ : قایق شَاطِئٌ : ساحل - کنار وَادِيٌّ :
 رودخانه . بَلَدٌ : کشور رِيفٌ : ده - مزرعه . تَحِيْبٌ : دوست داری
 اُحِبُّ : دوست دارم اَ : آيا . هَلْ : آيا اُمٌّ : يا ما : نه
 لا : نه هَلَا : چرا نه - اَمَّا : آينده - مَرْنَه : مَنَّا : هنوز نه (پيشان
 مضارع) لَمْ نَه : (بهضارع) لَنْ هرگز نه (بهضارع) اِشْرَا : هرگز

چند جمله برای مطالعه

هَلْ رَكِبْتَ السَّفِينَةَ ؟ آيا کشتی سوار شده اى ؟ اَتَذْهَبُ اِلَى

الرِّيفِ اَمْ تَتَّبِعُنِي فِي الْمَدِينَةِ ؟ آيا به خواهی رفت يا در شهر خواهی ماند ؟

مَا رَأَيْتُ الْجَمَّ ؟ من دریا را ندیده ام

أَمَا تَحِبُّ أَنْ تَذْهَبَ اِلَى شَاطِئِ الْوَادِيِّ ؟ مگر دوست نداری که بساحل رودخانه

بروی ؟ كَلْبِي اُحِبُّ جَبًّا شَدِيدًا چربسیار دوست دارم .

مَرَجْتُ مِنْ بَلَدِ فَرَنْسَا وَ لَمَّا بَرَجْتُ صَدِيقِي مِنْ اَزْ كَثْرَةِ فَرَاغِهِ بَرَكْتُمْ وَ هُنُوْرَ فِعْمِهِ

نوشته است . که مکتب علی من هذا الکتاب الا درسا : علی
 از این کتاب جز یک درس نوشته است . لَنْ اَقُولَ الْكِذْبَ مِنْ هِرْكَرِ رُوغِ
 مُکْرِیْمِ . هَلَّا ذَهَبَتْ الْيَوْمَ لِي الْمَدْرَسَةِ ؟ چرا امروز مدرسه رفتی؟

(۱۷) الْمَدْرَسَةُ اللَّيْلِيَّةُ

وَقَفَّ وَلَدٌ يَوْمًا أَمَامَ مَكْتَبِ أَحَدِ التَّجَارِ وَقَالَ لِلتَّاجِرِ
 هَلْ عِنْدَكَ شُغْلٌ لِي يَا سَيِّدِي ؟ فَاجَابَ التَّاجِرُ وَكَانَ صَاحِبَ
 مَصْرَفٍ لَيْسَ لَكَ شُغْلٌ هُنَا يَا ابْنِي وَمَنْ أَرْسَلَكَ إِلَيْنَا ؟ قَالَ لَمْ
 لَمْ يُرْسِلْنِي أَحَدٌ إِلَيْكَ . غَيْرَ لَنْ أَرُدُّ أَنْ أَسْأَلَكَ لَعَلِّي أَحَدٌ
 شُغْلًا . وَكَانَتْ عَلَائِمُ الْأَمَانَةِ وَالشَّهَامَةِ لَا تُحِثُّ عَلَى الْوَلَدِ -
 فَأَعْجَبَ التَّاجِرُ بِهِ ^(۵) وَكَمَا أَرَادَ الْخُرُوجَ أَخْرَهُ التَّاجِرُ ^(۶) . وَقَالَ لَهُ
 لِمَاذَا لَمْ تَصْرِفْ سَنَةً أَوْ سَنَتَيْنِ فِي الْمَدْرَسَةِ قَبْلَ أَنْ تُخْرَجَ إِلَى
 أَسْغَالِ الْعَالَمِ ؟ أَجَابَ لَا وَقْتُ لِي فَأِنِّي أَدْرُسُ فِي الْمَدْرَسَةِ

(۱) مکتب : اطاق دفتر - اداره - نیز مخبر (۲) مصروف : بهنگ (۳) آجد : بیایم -
 می ایام (۴) لائحۃ اشکار (۵) اعجب التاجر به در نظرتا جرحوبام (۶) اخره
 اوزانگاه داشت .

اللَّيْلَةَ لَكِي (١)، أَسَاعِدَ أُمِّي عَلَى تَحْصِيلِ الرِّزْقِ لِأَنَّ الْجَبِ
وَإِخْوَتِي وَأَخَوَاتِي مَا تَوَاجَعُوا . فَأَثَرَ كَلَامِهِ فِي قَلْبِ الثَّابِرِ
وَأَعْطَاهُ شُفْلًا فِي مَكْتَبِهِ .

کلمات مفردہ

فعل های لازم (فعلها یتکده فقط فاعل میخواند)

جَلَسَ : نشست . طَارَ : پرید . قَامَ : برخاست . وَقَفَ : ایستاد
نَامَ : خوابید . جَاعَ : گرسنه شد . عَطِشَ : تشنه شد . شَبِعَ : سیر شد
ضَحِكَ : خندید . بَكَى : گریه کرد

فعلهای متعدی (فعلها یتکده علاوه بر فاعل یا شخص یا چیز دیگری هم مفعول است)

أَخَذَ : گرفت . أَكَلَ : خورد . شَرِبَ : نوشید . لَبَسَ : پوشید
سَرَقَ : دزدید . أَمْرَأَدَ : خواست . أَعْطَى : داد . قَرَأَ : خواند

(١) لَكِي : برای اینکه

أفعال مجهول (فعلها یکم فاعل آن ذکر نمی شود) -

أَخَذَ: گرفته شد. يُؤْخَذُ: گرفته می شود. أَكَلَ: خورد، شد. يُؤْكَلُ: خورده می شود.
شَرِبَ نوشیده شد. يُشْرَبُ نوشیده می شود. أُعْطِيَ: داده شد.
يُعْطَى: داده می شود.

جملاتی چند برای محاوره

طَارَ الْعُصْفُورُ مِنَ الشَّجَرَةِ كَبْشَكٍ از درخت پرید قامَ فَرِيدٌ مِنْ
مَكَانٍ فَرِيدٍ از جای خود برخاست. مَنْ قَامَ؟ که بلند شد؛ فَرِيدٌ فَرِيدٌ
أَكَلَ الصَّبِيُّ الْخُبْزَ: کودک نان را خورد مَنْ أَكَلَ؟ که خورد؟
الصَّبِيُّ: کودک. مَاذَا أَكَلَ الصَّبِيُّ؟ کودک چه خورد؟ الْخُبْزُ
نان را شَرِبَ الشَّايَ: چای نوشیده شد. - چای را نوشیدند.
مَنْ شَرِبَ الشَّايَ؟ که چای را نوشید. لَا أَدْرِي - لَا أَعْلَمُ:
نمیدانم. أَعْطَى الْمَعْلَمُ صَدِيقِي جَائِزَةً: معلم بدوستم جایزه ای داد.
مَنْ أَعْطَى الْجَائِزَةَ؟ که جایزه داد؟ الْمَعْلَمُ: آموزگار -
مَنْ أَخَذَ الْجَائِزَةَ؟ که جایزه را گرفت؟ صَدِيقِي: دوستم.

مَاذَا أَعْطَى الْعَلِيمُ صَدِيقَكَ ؟ معلّم چه دوست تو چه داد ؟
 أَعْطَاهُ جَائِزَةً . باو جاوای داد . يُعْطَى النَّاسُ الْأَوَّلُ كِتَابًا
 بشاگرد اول کتابی داده میشود . مَنْ يُعْطَى ؟ که میدهد ؟ لَا أَعْلَمُ نَعِيدُكُمْ
 لَا أَعْلَمُ : نیکویم

(۱۸) السَّمَكَةُ وَالصَّيَادُ

رَجُلٌ مَرَّةً صَادَ سَمَكَةً صَغِيرَةً . فَقَالَتْ لَهُ السَّمَكَةُ إِنَّهَا الصَّيَادُ
 إِنِّي صَغِيرَةٌ فَأَتُوكِنِي الْأَنَ وَقَالَ (۱) فِي السَّنَةِ الْأَتِيَةِ فَحِينُذِ (۲)
 تَرَانِي أَشْبِعُكَ (۳) وَأَشْبِعُ أَوْلَادَكَ فَقَالَ الصَّيَادُ : لَسْتُ
 بِمَجُونًا لِأَتَرَكَ مَا فِي بَدِي وَأَرْكُضَ (۴) وَرَأَى شَيْئًا غَيْرَ مَعْلُومٍ
 مِنَ الْأَمْثَالِ : عَصْفُورٌ فِي الْيَدِ خَيْرٌ مِنْ عَشْرَةِ فِي الْهَوَاءِ

(۱) قَالَ : بیا : (۲) فَحِينُذِ : در این هنگام . (۳) أَشْبِعُكَ : سیرت ترا

(۴) أَرْكُضَ : بدم

کلمات مفردہ

فَاكِهَةٌ : میوه فَوَاكِدٌ : میوه ؛ عِنَبٌ : انگور رُمَّانٌ : انار
 بِطِيخٌ : خربزه اَجَاصٌ : آلو مِشْمِشٌ : زردالو . سَفْرَجَلٌ :
 کمرنی : گلابی تَفَّاحٌ : سیب تَيْنٌ : انجیر لَوْزٌ : بادام .
 حَوْزٌ : گردو خَوْخٌ : بو خُصْرٌ : سبزجات مِلْحٌ : نمک .
 اللَّحْمُ : گوشت مَالِحٌ : شور جُبْنٌ : پنیر حَامِضٌ : ترش .
 حُلُوٌّ : شیرین . جِدًّا : خیلی . جَيِّدٌ : خوب .

جملات چند برای محاوره

الْفُفَّاحُ فَاكِهَةٌ طَيِّبَةٌ : سیب میوه خوبی است . رُمَّانٌ حَدِيقَتِنَا
 حُلُوٌّ حَامِضٌ : انار باغ ما ترش و شیرین است . اَنَا جَائِعٌ : من
 گرسنه‌ام . أَتَأْكُلُ السَّمَكَ ؟ آیا ماهی بخوری ؟ هَذَا السَّمَكُ
 مَالِحٌ جِدًّا : این ماهی خیلی شور است . أَكَلْتُ قَلِيلًا مِنَ الْفَاكِهَةِ :
 کمی از میوه بخوردم . أَيَّامِنَ الْفَوَاكِدِ تَخْتَارُ ؟ کدام یک از میوه را امتحان کنی ؟
 مَا أَشْبَعُ قَطْمِنَ الْبَطِيخِ وَالْتَيْنِ : من هرگز از خربزه و انجیر سیر نمی‌شوم

هَذَا الْجُبْنَ جَيِّدٌ : این پیر خوب است . أَمَا تَأْكُلُ مِنْهُ ؟ آیا
 آن میخوری ؟ بَلَى أَكُلُ مِنْهُ مَعَ بَعْضِ الْمُخْضِرِ : چرا آنرا بمقداری
 سبزی میخورم هَذَا اللَّحْمُ يَحْتَاجُ إِلَى الْمَلْحِ : این گوشت احتیاج
 به نمک دارد . أَنَا عَطْشَانٌ هَلْ عِنْدَكَ مَاءٌ ؟ : من تشنه هستم آیا -
 آب دارید ؟

(۱۲) حُسْنُ نِيَّةِ الْمُلُوكِ

يُقَالُ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَأَنْبِيَاءَ رَمَكٍ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ فِي الرَّبِيعِ عَلَى
 سَبِيلِ الْفُرْجَةِ (۱) فَجَعَلَ يَسِيرُ فِي الرِّيَاضِ (۲) الْمُخْضِرَةِ (۳) وَيَشَاهِدُ
 الْأَشْجَارَ الْمُتَمَوِّةَ وَيَنْظُرُ إِلَى الْكُرُومِ (۴) أَلْفَ مَرَّةٍ . فَذَكَرَ عَنْ
 فَرَسِهِ شَكَرًا لِلرَّبِّ وَسَجَّدَ فَلَمَّا رَفَعَ رَأْسَهُ قَالَ لِأَصْحَابِهِ : إِنَّ -
 خِصْبًا لِسِتِّينَ مِنْ الْمُلُوكِ وَالسَّلَاطِينِ حُسْنُ نِيَّتِهِمْ وَإِحْسَانُهُمْ إِلَى
 رِعِيَتِهِمْ فَمَلَأَتْهُ اللَّهُ لَدَيْهِ قَدْ أَظْهَرَ حُسْنَ نِيَّتِنَا فِي سَائِرِ الْأَشْيَاءِ

(۱) فُرْجَةُ كَرْدِ (۲) فَجَعَلَ يَسِيرُ : شروع کرد (۳) الرِّيَاضُ جمع مَرَوْءٍ

(۴) الْمُخْضِرَةُ سبزی (۵) الْكُرُومُ جمع كُرْمٍ وَخَتَانٍ (۶) خِصْبٌ : فراوانی

کلمات مفردہ

(۱) اُمُّ: مادہ، اُخْتُ: خواہر، بِنْتُ: دختر، عَمَّةٌ: عمہ، خَالَہُ: خالہ، مَرْأَةٌ: زن، سَيِّدَةٌ: خانم، فَتَاةٌ: دختر جوان، اَنِسَةٌ: دوست

(۲) نَائِقَةٌ: شتر مادہ، نَعْجَةٌ: میش، كَبُوَةٌ: مادہ شیر، دَجَاجَةٌ: مرغ
(۳) اعضاء زوج بدن: عَيْنٌ، جِثْمٌ، حَاجِبٌ: ابرو، اُذُنٌ: گوش، رِجْلٌ: پا، قَدَمٌ: پا (از جمع پائین) مُرْكَبَةٌ: زانو، شَفَاةٌ: لب، كَيْفٌ: شانہ، مِعْصَمٌ: بندچ دست

(۴) سَاعَةٌ: ساعت، غَايَةٌ: جھل، عَطَلَةٌ: بکارتی، - شَفَقَةٌ: مرغانی، ذِكْرِيٌّ: یادبود، قَوْضِيٌّ: مرج و مرج سُورِيٌّ: مشرت، ثُرَيَّا: چلچراغ، سَارَةُ: پروین، صَحْرَاءُ: بیابان، سَائِبٌ: (۵) دَارٌ: خانہ، نَارٌ: آتش، شَمْسٌ: خورشید، سَمَاءٌ: آسمان، اَرْضٌ: زمین، مَرِيحٌ: باد، حَرْبٌ: جنگ، بَحْرٌ: دریا، هَذَا: این (برای مذکر)، هِنْدٌ: این (برای مؤنث)، ذَلِكَ:

آن (برای نذر) تِلْكَ : آن (برای مؤنث) الَّذِي : کیسه -
 (برای نذر) الَّتِي : کیسه (برای مؤنث)

(۲۰) قِیمَةُ الْحُرِّيَّةِ

أَنَا عَصْفُورٌ صَغِيرٌ جُبِسْتُ فِي هَذَا الْقَفْصِ . وَمُنْذُ زَمَانٍ لَيْسَ
 بَعِيدًا كُنْتُ حُرًّا مُطْلَقًا أَطِيرُ حَيْثُ أَشَاءُ وَأُصِيبُ ذَاتَ يَوْمٍ فِي أَحَدِ
 جَنَاحِي ^(۱) فَلَمَّا أَقْدَمْتُ عَلَى الطَّيْرَانِ . وَادِمْرًا أَحَدُهُمَا فَرَأَانِي فِي بُسْتَانٍ فِي
 جَانِبِ لَطْرِيْقِي فَجَزَمَ ^(۲) مِنْ فَوْقِ الحَائِطِ وَأَمْسَكَنِي . فَلَمَّا صَرْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ
 جَعَلْتُ أَخْبِطُ بِجَنَاحِي ^(۳) فَلَمَّا أَقْدَمْتُ أَنْ أَخْلُصَ مِنْهُ ثُمَّ أَخَذَنِي بِيَدِهِ -
 إِلَى الْبَيْتِ وَجَبَسَنِي فِي الْقَفْصِ . أِهْ عَلَى تِلْكَ الْأَيَّامِ الْبَيْضِ الَّتِي ^(۴)
 صَرَفْتُهَا فِي طَلَبِ الْعَيْشِ أَنْتَقَلَ مَعِي رَفَاتِي مِنْ شَجَرَةٍ إِلَى شَجَرَةٍ .

مَا أَحَلُّهُ وَمَا أَهْنَأْتِلْكَ الْأَيَّامَ الَّتِي كُنَّا نَطِيرُ فِيهَا إِلَى حَيْثُ يُطِيبُ
 لَنَا الْعَيْشُ . لَيْتَ الَّذِي جَبَسَنِي يُطْلِقُنِي فَأَعُودَ إِلَيْ حَيْثُ كُنْتُ أَوَّلًا

(۱) أُصِيبُ : آسیب دیدم (۲) جَزَمَ : بال (۳) جَزَمَ : برعت دید (۴) جَعَلْتُ

أَخْبِطُ بِجَنَاحِي : بال پرزدن شروع کردم (۵) بَيْضٌ : جمع أبيض سفید

چند جمله برای عطا و رزق

مطابقه صفت با بر صوب - مطابقه فعل با مائل

هَذَا ثَوْرٌ أَبِينِي ، این گاو ز سفیدی است . هَذِهِ بَقْرَةٌ بِيضَاءُ ؛

این گاو ماده سفیدی است . ذَلِكَ الثَّوْرُ بِأَكْلِ عِلْفِهِ فِي الْمَزْرَعَةِ ؛

آن گاو ز صلف خود را در مزرعه میخورد . لِي جَلٍّ أَحْمَرٌ وَنَاقَةٌ حَمْرَاءُ مِنْ كَيْ

مَشْرِقِ قَرْمَزِ دُرْمِيتِ مَادَةَ شَرِّ قَرْمَزِ دَرَمِ الْوَالِدِ الْكَرِيمِ يُسْفِقُ عَلَى أَوْلَادِهِ

پدر بزرگوار نسبت بفرزندان خود دلسوز است . الْأُمُّ الْكَرِيمَةُ تُسْفِقُ عَلَى

أَوْلَادِهَا ؛ مادر مهربان نسبت بفرزندان خود دلسوز است . أَلْفَتِي الْمُهْدَبُ

يُسَاعِدُ أَبَاهُ وَأُمَّهُ حَتَّى تَرْتَبِتَ شَدِيدًا مَادَرِشَ كَمَكٍ مِيكِنْدُ .

الْفَتَاةُ الْمُهْدَبَةُ تُسَاعِدُ أَبَاهَا وَأُمَّهَا ؛ دختر تربیت شدیدی مادی را در خود

کمک میکند . جَاءَ أَحِي لِيُشَارِكَنِي فِي اللَّعْبِ ؛ برادرم آمد که با من در بازی

شرکت کند . جَاءَتْ أَحِي لِيُشَارِكَنِي فِي اللَّعْبِ ؛ خواهرم آمد که با من در

بازی شرکت کند . هَذَا الشَّارِعُ وَاسِعٌ ؛ این خیابان پهناور است .

ذَلِكَ الشُّبَّانُ حَسِيْبِي ؛ آن پنجه باریک است .

لَيْكَ الْمِسْطَرَةُ طَوِيلَةٌ : آن خط کش بنداست

الْقِرْطَاسُ رَقِيقٌ : کاغذ نازک است

الْكِتَابُ الَّذِي فِي يَدَيَّ نَجْنٌ : کتابی که در دست منست قطور است

السَّحْرَةُ الَّتِي قُرْبَ دَارِنَا بَاسِقَةٌ : درختی که نزد ماست خانه ماست

(۱۱) الْيَتِيمُ

كَانَ صَبِيًّا صَغِيرًا يَتِيمًا يَا بَنِي الْمَدِينَةِ لِكَيْ تَعْلَمَ الْفِرَاءَةَ وَالْكِتَابَةَ

وَفِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ كَتَبَ لَهُ الْمُعَلِّمُ هَذِهِ الْقَاعِدَةَ - أَكْرِمَ أَبَاكَ وَ

أُمَّكَ - لِكَيْ يَكْتُبَ مِثْلَهَا فِي دَفْتَرِهِ . فَأَخَذَ الصَّبِيُّ الدَّفْتَرَ وَ

كَتَبَ بَعْضَ اسْمٍ ثُمَّ تَرَكَ الْقَلَمَ وَبَكَى وَسَأَلَتْ دُمُومٌ عَلَى خَدَّيْهِ

ثُمَّ رَجَعَ يَكْتُبُ لَكِنَّهُ لَمَّا كَانَ يُفَكِّرُ بِأَبِيهِ لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَضْبُطَ نَفْسَهُ

فَرَفَعَ صَوْتَهُ بِالْبُكَاءِ فَقَالَ لَهُ الْمُعَلِّمُ مَا لَكَ يَا ابْنِي مَاذَا جَرَى لَكَ؟

قَالَ لَا أَقْدِرُ أَنْ أَكْتُبَ عَلَى هَذِهِ الْقَاعِدَةِ لِأَنِّي يَتِيمٌ مِنَ الْأَبِ .

فَارْجُو أَنْ تَكْتُبَ لِي غَيْرَهَا . فَرَفَعَ قَلْبًا لِعِلْمِهِ لَهُ وَقَطَعَ مِنَ الدَّفْتَرِ

الْوَقْتَةَ الَّتِي حَوَّلَتْ فِي قَلْبِهِ الْخُزْنَ عَلَى أَبِيهِ وَكَتَبَ لَهُ غَيْرَهَا .

* (چند جمله برای محاوره) *

مطابقه صفت - مطابقه فعل

شَرِبَ أَخْوَكَ الشَّيْءِ الْخَفِيفَ : برادرت چای کم رنگ را نوشیده .

شَرِبْتَ أَخْتَكِ الشَّيْءَ الثَّقِيلَ : خواهرت چای پررنگ نوشیده .

هَذَا الصَّنْدُوقُ خَفِيفٌ : این صندوق سبک است .

تِلْكَ الْمِصْنَدَةُ ثَقِيلَةٌ : آن زیرسکین است . کتب فریدالکلیه

وَأَمِيرِ سَالَةَ وَأَخْبَرَهَا بِأَنَّ النَّاسَ الْأَوَّلَ فِي الْأَمْتَانِ : فرید بدر

و مادرش نامهای نوشت و خبر داد که شاگرد او اول شده است . اَبَقِيَ فِي الْقَاهِرَةِ

أَسْبُوعَيْنِ أَرَبَّ اشْغَالِي فِي اسْبُوعٍ وَأَزُودُ فِي اسْبُوعٍ آخَرَ الْمَتَابِ

وَالْمَسَارِحِ : در قاهره دو هفته میمانم یک هفته کارهای خود را انجام میدهم و هفته دیگر

از موزه ها و تئاترها دیدن میکنم . نَبَقِيَ فِي الْمَدِينَةِ لَيْلَتَيْنِ فِي لَيْلَةٍ

نَدَهَبُ إِلَى دَارِ الصُّوْرِ (سینما) وَفِي لَيْلَةٍ أُخْرَى نَقْرُدُ الْمَكْتَبَاتِ

الْعَامَّةَ : من در شهر دو شب میمانم یک شب بسنایریم و در شب دیگر از کتابخانه

های عمومی دیدن میکنم .

(٢٢) الصَّباح

مَا أَبْهَجَ^(١) هَذَا الصَّبَاحَ . الْجَوْصَافِ^(٢) وَالسَّمْسُ^(٣) مُشْرِقَةً . وَالْعَصَا^(٤)
 تُزْفِرِقُ^(٥) (٣) عَلَى الْأَشْجَارِ وَالنَّخْلِ^(٦) تَقُومُ^(٧) مِثْلَ الْعَصَافِ^(٨) قَبْلَ
 شُرُوقِ الشَّمْسِ بِنِزَانٍ طَوِيلٍ وَتَذْهَبُ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا إِلَى شُغْلِهَا
 فِي الصَّبَاحِ يَذْهَبُ كُلُّ وَاحِدٍ إِلَى شُغْلِهِ وَتَسْتَعِلُّ فِيهِ إِلَى آخِرِ لَيْلِهَا
 وَالصِّغَارُ يَأْتُونَ إِلَى الْمَدْرَسِ سَيَعْلَمُونَ الْقِرَاءَةَ وَالكِتَابَةَ
 فِي الصَّبَاحِ أَيْ أَوَّلِ لَيْلِهَا يَقُومُ الْجَمِيعُ مَعَ الْعَصَافِ وَالنَّخْلِ
 حِينَ يَكُونُ الْجَوْصَافِيَا وَالطَّعُ^(٩) دَافِيًا (٥) فِي الصَّبَاحِ بِجَبِّ
 أَنْ نَشْكُرَ اللَّهَ عَلَى حِفْظِهِ إِنَّا نَأْتِيهِ طَوِيلَ اللَّيْلِ وَنَطْلُبُ مِنْهُ أَنْ يَكُونَ
 مَعَنَا طَوِيلَ النَّهَارِ .

(١) مَا أَبْهَجَ: جَدِّدَتْ وَأَبْتَتْ (٢) الْجَوْصَافِيَا: هِيَ (٣) تُزْفِرِقُ: تَأْتِي

مِنْزِلًا (٤) النَّخْلِ: زَبْرَجْسٌ (٥) دَافِيًا: كَرِيمٌ

کلمات و جمل (حروف جز)

۱ - ب : ب - بسید - قسم : **إِنَّ اللَّهَ بِصَبْرٍ بِالْعَبَادِ** :
 خداوند بینندگان بیست . **كَذَبْتَ بِالْقَلَمِ أَوْ بِالطَّبَاشِيرِ بِسَيْتِهِمْ**
 یا بسید گنج بنی سیم . **بِحَقِّكَ عَلَىٰ لَا إِخْوَانَكَ أَبَدًا** . قسم بجهنمک برین
 داری هرگز بنویختن نخواهم کرد

۲ - ت : قسم : **تَا اللَّهُ لَا قَوْمٌ يَجَاجِكَ** : خدا قسم کار ترا انجام
 خواهم داد

۳ - و : قسم به **وَحَيَاتِكَ لِأَزْوَاجِكَ غَدًا** : قسم باین تو فردا بدین
 تو خواهم آمد

۴ - ك : مانند : **يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ** : روزیکه
 مردم مانند پروانه پراکنده میباشند .

۵ - ل : **لِي (لِي مِثْلِ الرِّضْمِيرِ)** : برای - نفع : **قُمْتُ لِلصَّلَاةِ تَوْبَةً** - برای نماز
 بپایانستم . **الَّذِي هُوَ يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ** : دنیا دور روز است
 روزی نفع تو و روزی زیان تو .

۶- مُنْدٌ - مُنْدٌ : از : مَا رَأَيْتَهُ مُنْدٌ مُنْدٌ (يَوْمَ الْخَيْسِ) :

از روز خشنه او را ندیدم

۷- مِنْ : از - قسمتی از : سَافَرْتُ مِنْ أِيْرَانَ إِلَى الْعِرَاقِ وَ

طَالَ سَفَرِي مِنْ أَوَّلِ الشَّهْرِ إِلَى آخِرِهِ : از ایران بعراق مسافرت کردم

و مسافرتم از اول ماه تا آخر ماه طول کشید . كُلُّ مَنْ هَذَا التَّوْبَةُ : کمی از این

کره بخور

۸- عَنْ : از - بجای : أَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ از نادانان روی

گردان باش . أَذَيْتُ عَنْكَ الدِّينَ : بجای تو قرصت را پرودم .

۹- فِي : در - در باره - دردت : فِي الْعِلْمِ نَفْعٌ عَظِيمٌ : در علم سود زیادی است .

صَدَقُوا فِيكَ : در باره تو راست گفته اند .

أَسَافِرُ فِي سَبُوعَيْنِ : در مدت دو هفته سفر میروم

۱۰- عَلَى : بر روی - با - بزبان - بر عمده : ضَعَّ أَصْبَاحَكَ

عَلَى الْكَلِمَاتِ : انگشت را روی کلمات گذار . ظَلَمَنِي عَلَى عَيْلِي

بِحَقِّي : با کینه بجهانیت من اعتقاد داشت من ستم کردم .

الْغَفْلَةُ عَلَيْكَ لَا لَكَ : بی خبری بزبان تو است نه نفع تو .
 لَكَ عَلَى أَلْفِ رِيَالٍ : برای تو برعده من هزار ریال است
 ۱۱ - رُبَّ : بسا : رُبَّ مَشْهُورٍ لَا أَصْلَ لَهُ بِشَايِعَانِي
 که اصل ندارد

۱۲ - إِلَى : تا - بِش : وَأَصْلُكَ إِلَى الْبَابِ : تا در با تو
 يَأْتِي . إِذْهَبْ إِلَى الْمَعْلَمِ : برو پیش معلم
 ۱۳ - حَتَّى : تا : بَقِيَتْ عِنْدَهُ حَتَّى الْغُرُوبِ : پیش از آنکه
 غروب بزند

۱۴ - حَاشَا - عَدَا - خَلَا : سَافِرًا أَهْلِي عَدَا (حَاشَا
 - خَلَا) أَحْيَى : خانواده ام بجز برادرم بسفر رفته اند .

(٢٣) التَّفَنُّ فِي الْإِحْسَانِ

مِنْ الطَّعْنِ مَا قَرِهْتُمْ فِي تَارِيخِ الْمُحْسِنِينَ حِكَايَةٌ عَنْ فِرَاقِكَ
 الْأَمِيرِ كَيْ : وَهُوَ أَنَّ رَمْلًا غَرِيبًا أَرْسَلَ إِلَيْهِ مَكْتُوبًا وَطَلَبَ مِنْهُ شَيْئًا
 مِنَ الْمَالِ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ عَشْرَ لِيْرَاتٍ (١) ، وَكَتَبَ إِلَيْهِ أَنَّ هَذَا
 قَرْضٌ لَاهِبَةٌ فَإِذَا رَجَعْتَ إِلَى وَطَنِكَ تَبَحَّثْ عَنْ شَخْصٍ تَكُونُ حَالُهُ
 مِثْلَ حَالِكَ وَتُعْطِيهِ عَشْرَ لِيْرَاتٍ وَتَشْرُطُ عَلَيْهِ أَنْ يُعْطِيَ هُوَ أَيْضًا
 بَعْدَ رُجُوعِهِ إِلَى وَطَنِهِ هَذَا الْمَبْلَغَ لِمَنْ هُوَ يَكُونُ مِثْلَكَ وَمِثْلَهُ .

(١) لِيْرَاتٍ : لِيْرَةٌ ؛

کلمات مفرد

ذَهَبٌ : طلا . فِضَّةٌ : نقره . نُحَّاسٌ : مس . صُفْرٌ : زردی
 رِضَاصٌ : سرب . زُجَّاجٌ : شیشه . خَشَبٌ : چوب .
 حَدِيدٌ : آهن . حَجْرٌ : سنگ . جَعْنٌ : گچ . مُخَامٌ :
 سنگ سفید

تعریف و قاعده (اضافه)

هرگاه از متعلقات چیزی گفتگو کنیم ، آنچه مضاف الیه نامیده میشود ، متعلقاً
 آن که مورد گفتگوست مضاف نام دارد . حالت اسم را همگامی که
 مضاف الیه باشد ، و یا بعد از حروف جرّ واقع شود جرّ میگویند و علامت جرّ
 غالباً کسره و یا یاء میباشد .

چند جمله برای محاوره

هَذَا الْكِتَابُ لِعَلِيٍّ : این کتاب از آن علی است هَذَا كِتَابٌ
 عَلِيٍّ : این کتاب علی است . ذَلِكَ الْخَاتَمُ مِنْ ذَهَبٍ :
 آن امشتر طلاست . اشْرَبُ مِنَ الْمَاءِ الَّذِي فِي الْحَبْرَةِ : از آب

که در کوزه است نبوش . اِشْرَبُ مِنْ مَّاءِ الْجَبْرَوَاتِ : از آب کوزه نبوش
عَاشِرِ الصِّدِّيقِ الْكَرِيمِ اللَّسْبِ : با دست علی نسب آمیزش کن .

(۲۴) اَنْوَشِرْوَانُ وَالْقَتَاةُ

خَرَجَ اَنْوَشِرْوَانٌ يَوْمًا اِلَى الصَّيْدِ وَاعْتَزَلَ عَنِ الْجُنْدِ ^(۱) فِي طَلَبِ
الصَّيْدِ فَلَبِغَ الْعَطَشُ مِنْهُ مَبْلَغًا عَظِيمًا ^(۲) وَرَأَى صَبْعَةً صَغِيرَةً
فَقَصَدَهَا حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ دَارٍ وَطَلَبَ مِنْهُ مَاءً لِيَشْرَبَ
فَخَرَجَتْ اِلَيْهِ صَبِيحَةً فَلَمَّا رَأَتْهُ عَادَتْ مُسْرِعَةً فَاحْتَدَتْ قَصَبَةً
سُكَّرَ وَدَقَّتْهَا ^(۳) وَمَزَجَتْهَا بِمَاءٍ وَخَرَجَتْ بِالْمَاءِ فِي قَلْحِ الْبَيْرِ
فَنظَرَ اَنْوَشِرْوَانٌ فَرَأَى شَرَابًا وَقَدَّمَى ^(۴) فَشَرِبَ مِنْهُ شَيْئًا -
فَشِئًا ^(۵) حَتَّى فَرَّغَ الْقَدَحَ ثُمَّ قَالَ نِعْمَ الْمَاءُ لَوْلَا مَا فَعِدَ مِنَ الْقَدْحِ
فَقَالَتْ لَهُ الصَّبِيحَةُ اَنَا الْقَتِيبَةُ الْقَدِيحَةُ فَقَالَ اَنْوَشِرْوَانُ :
وَلِمَ ؟ قَالَتْ لَمَّا رَأَيْتُكَ شَدِيدًا الْعَطَشِ خِفْتُ عَلَيْكَ اَنْ تَهْرَعَهُ

(۱) جُنْدٌ : سپاه (۲) مَبْلَغًا عَظِيمًا : مقدار زیادی (۳) صَبْعَةً : آمیزه (۴)

رَقَّتْ : کرید (۵) قَدَّمَى : خاشاک (۶) شِئًا : شئی کم (۷) نِعْمَ خَرَبٌ :

وَصَفَةٌ وَاحِدَةٌ فَيَضْرُوكَ . فَتَجِبُ أَوْ سِرْوَانٌ مِنْ ذِكَاثِهَا وَ
فِطْنَتِهَا .

کلمات مفردہ (اسم فاعل - اسم مفعول)

کَاتِبٌ ، نَوَسِیدَہ . آکِلٌ : خورندہ . شَارِبٌ : نوشندہ .
ضَارِبٌ : زندہ ، ذَاهِبٌ : روندہ . نَاصِرٌ : یاری کنندہ .
مَكْتُوبٌ : نوشتہ شدہ . مَنصُورٌ : یاری شدہ . مَأْكُولٌ : خوردہ شدہ
مَأخُوفٌ : گرفتہ شدہ ، مَقْتُولٌ : کُشته شدہ . مَضْرُوبٌ : زدہ شدہ

(صرف اسم فاعل)

کَاتِبٌ نَوَسِیدَہ (مذکر) کَاتِبَانٍ - کَاتِبَتَيْنِ نَوَسِیدگان -
(ثنیۃ مذکر) کَاتِبِيْنَ - کَاتِبُوْنَ نَوَسِیدگان (جمع مذکر) کَاتِبَةٌ ؛
نَوَسِیدَہ (مؤنث) کَاتِبَاتٍ - کَاتِبَتَيْنِ نَوَسِیدگان (ثنیۃ مؤنث)
کَاتِبَاتٌ ؛ نَوَسِیدگان (جمع مؤنث)

صرف اسم مفعول

مَنصُورٌ : یاری شدہ (مذکر) مَنصُورَانِ - مَنصُورِيْنَ یاری شدگان

(تثنية مذکر) مَنْصُورُونَ - مَنْصُورِينَ باری شدگان (جمع مذکر)
 مَنْصُورَةٌ : باری شده (مؤنث) مَنْصُورَاتٍ - مَنْصُورَاتٍ :
 باری شدگان (تثنية مؤنث) مَنْصُورَاتُ باری شدگان (جمع مؤنث)

(۲۵) الرَّبِيعُ

الرَّبِيعُ أَقْبَلَ وَالْهَوَاءُ اعْتَدَلَ أَنْظُرْ إِلَى وَجْهِ الْأَرْضِ قَدْ
 إِكْتَتَ (۱) الْحُقُولُ (۲) جَمِيعُهَا بِالنَّبَاتِ وَالْعُشْبِ (۳)
 الْحُقُولُ تَزَيَّنَتْ بِالسِّيْقِ وَالرَّيْحَانِ وَابْتَدَأَتْ الْبَرَاعِمُ (۴)
 تَظْهَرُ عَلَى الْأَشْجَارِ وَالْأَنْهَارِ تَتَمَعُّ وَتُعْطِرُ الْهَوَاءَ بِرَائِحَتِهَا
 الطَّيِّبَةِ وَالْفَلَاحُ مِنَ الْآنَ يَبْتَدِئُ يَفْلِحُ الْأَرْضُ وَيُزْرَعُ
 الْقَمْحُ وَالشَّعِيرُ (۵) وَالْبُسْتَانُ يَقْلِبُ (۶) أَرْضَ بُسْتَانِهِ

(۱) إِكْتَتَ برشیده است (۲) الْحُقُولُ جمع حَقْلٍ مرزما (۳)

الْعُشْبُ : علف - گیاه (۴) الْبَرَاعِمُ جمع بُرْعَمٍ : جوانها (۵) يَفْلِحُ میگذرد

(۶) الْقَمْحُ : گندم (۷) الشَّعِيرُ : جو (۸) يَقْلِبُ : زیر و رو میکند

لِيَرْزَعَ فِيهِ زُرُودًا لَلْفِتِّ (١) وَالْفَجْلِ (٢) وَغَيْرِهَا . الطُّبُورُ تَغْنُّهُ
 عَلَى الْأَشْجَارِ وَتَهَيَّأُ لَتَبْنِي أَوْكَارَهَا (٣) إِلَى أَنْ تَأْتِيَ الصَّيْفُ
 (٤) فِي الرَّبِيعِ يَنْبِئُ كُلُّ شَيْءٍ مِنْ نَوْمِ الشَّوِيِّ (٥) فَتَرَاهُ بِمَجَا
 حَسَنًا ، وَالسَّمَاءُ تُمَطِّرُ (٧) وَبِالْمَطَرِ وَحِرَانِ الشَّمْسِ تُنْبِتُ الْأَرْضُ
 عُشْبًا وَتَمْمُو الرُّوْعُ وَتُثْمِرُ الْأَشْجَارُ

-
- (١) اللَّفْتُ : شَعْمٌ (٢) الْفَجْلُ تَرْبٌ (٣) أَوْكَارٌ جَمْعُ ذِكْرٍ لِأَنَّ
 (٤) الصَّيْفُ : تَهَيَّأَتْ (٥) الشَّوِيُّ : رَسْتَانِي (٦) بِهَجْجٍ :
 شَادِبٌ (٧) تُمَطِّرُ : يَمِيدُ (٨) مَطَرٌ : بَرَانٌ .

تعریف و قاعده (مرفوعاً)

در هر زبان جمله دارای دو عضو است : مسند الیه و مسند

الف : مسند الیه ، آن شخص یا چیزیست که از آن گفتگو میکنیم

ب : مسند ، آن مطلبی است که درباره مسند الیه میگوئیم . در زبان عربی جمله مسند

دارد :

۱- هرگاه جمله فعل معلوم شروع شود مسند فعل و مسند الیه را فاعل مینامند . مثال

ذَهَبَ عَلَيَّ - عَطِشَ التَّلْمِيذُ (ذَهَبَ فعل عَلَيَّ فاعل عَطِشَ فعل

التَّلْمِيذُ فاعل)

۲- هرگاه جمله فعل مجهول شروع شود مسند را فعل و مسند الیه را نایب فاعل مینامند

مثال ، اقْتُلَ الخَصْمُ - دُقَّ الخَبْرُ (قَتَلَ فعل مجهول الخَصْمُ نایب فاعل دُقَّ

فعل مجهول الخَبْرُ نایب فاعل)

۳- هرگاه جمله فعل معلوم شروع نشود مسند الیه را ابتدا و مسند را خبر مینامند مثال :

الْعِلْمُ نَائِفٌ ، رُبُّهُ سَوْدَانُ ، الشَّمْسُ طَالِعَةٌ (الْعِلْمُ مبتدا نَائِفٌ خبر الشَّمْسُ

مبتدا طَالِعَةٌ خبر) جمله های نوع اول و دوم را که فعل معلوم میشود جمله فعلیه مینامند

جمله‌ای نوع سوم را که با اسم شروع می‌شود جمله اسمیه می‌خوانند
 فاعل و نائب فاعل و مبتدا و خبر مرفوع هستند و علامت رفع غالباً
 ضمه (۹) و گاهی واو و در ثنی الف میباشد

چند جمله برای محاوره

أَهْوَاءُ الطَّلِقِ نَافِعٌ : هوای آزاد سودمند است يُحِبُّ عَلِيُّ الرِّيَاةَ

فِي أَهْوَاءِ الطَّلِقِ : علی ورزش را در هوای آزاد دوست دارد .

وَأَبُوهُ يُشَوِّقُهُ عَلَى ذَلِكَ : پدرش او را بر این کار تشویق میکند

إِذَا لَوَّالِدَانِ يُحِبَّانِ لِأَوْلَادِهِمَا كُلِّ شَيْءٍ حَسَنٍ : زیرا پدر و مادر

هر چیز خوبی را برای فرزندان خود می‌خواهند .

وَهَكَذَا عَلِيُّ مُجْتَهِدٌ فِي دَرْسِهِ : همچنین علی در درس خود کوشش میکند

وَالْعُلَمَاءُ يُجِبُّونَ كَثِيرًا لِأَجْتِهَادِهِ فِي الدَّرْسِ وَالرِّيَاةِ

معلمین برای کوشش او در درس و ورزش او بسیار دوست میدارند .

وَهُوَ النَّاجِحُ الْأَوَّلُ فِي كُلِّ سَنَةٍ دِنَا سِتَّةٍ : واد در سال
 مخصوصی است که در اول بیاید

(۲۶) يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ مُفِيدًا لَكَ

قَالَتْ كَرَمَةٌ^(۱) وَحَشِيَّةٌ لِكَرَمَةِ أَهْلِيهِهِ وَكَانَا مُتَجَاوِرَيْنِ
 مَا أَشَدَّ أَسْفَى (۲) عَلَيْكَ يَقْطَعُونَ أَطْرَافَكَ وَيَقْلِبُونَ
 التُّرَابَ عَنِ أَصُولِكَ وَيُعَذِّبُونَكَ بِإِصْلَاحِكَ وَتَعْلِينِ^(۳)
 فِرْعَوْنَ هُنَا وَهُنَاكَ . أَمَا أَنَا فَحَرَّةٌ أَكْرَمًا أُرِيدُ
 وَلَا يَتَعَرَّضُ لِحَرِّيَّتِي أَحَدٌ فَجَابَتْهَا الْكَرَمَةُ الْأَهْلِيَّةُ نَعْمَ

(۱) کرمة: رخت و (۲) ما اشد اسفی: چه در تنمستم .

وَلَكِنْ مَرِيءٌ حُلُوٌّ وَشَرُّكَ مَرِيءٌ (١) وَأَنَا مُفِيدَةٌ وَأَنْتِ لَا
يَنْفَعُ بِكَ أَحَدٌ .

إِنَّ حَالَ هَاتَيْنِ الْكَرَمَتَيْنِ تُمَثَّلُ (٢) لِنَا حَالَ الْأَوْلَادِ .
فَالَّذِينَ يَكْبُرُونَ كَمَا يُرِيدُونَ وَلَا يَتَوَلَّى (٣) أُمُودَهُمْ مَنْ
يُرَبِّبُهُمْ وَيُطْلِفُونَ لَهُمْ عِنَانٌ (٤) حَرِيَّتُهُمْ يَكُونُونَ كَالْكَرَمَةِ
الْوَحِشِيَّةِ غَيْرِ مُفِيدِينَ إِذَا كَبُرُوا وَلَمَّا الْأَوْلَادُ الَّذِينَ
يَكْبُرُونَ تَحْتَ رِعَايَةِ الْأَسَانِدَةِ وَالْمُرَبِّينَ يَكُونُونَ كَالْكَرَمَةِ
الْأَهْلِيَّةِ يُفِيدُونَ وَيَسْتَفِيدُونَ .

(١) مَرِيءٌ : نَخْ (٢) هَاتَيْنِ : ابْنِ دُو (٣) تُمَثَّلُ : نَابِسٌ مُدْبِعٌ

(٤) لَا يَتَوَلَّى : عَمِدَةٌ وَارْتِمِسُو . (٥) عِنَانٌ : مَهَارٌ - اَنْسَارٌ

چند جلد برای مجاوره (مثنی جمع)

لِإِخْوَانٍ وَأَخْتَانٍ : من دو برادر و دو خواهر دارم أَخَوَايَ يَذُهِبَانِ إِلَى
 مَدْرَسَةِ الْبَنَاتِ : دو برادرم بجزیره پسران میروند . وَأَخْتَايَ تَذُهِبَانِ
 إِلَى مَدْرَسَةِ الْبَنَاتِ : دو خواهرم بجزیره دختران میروند . فِي هَذَا الصَّفْحِ
 عَلَيْنَا مِنَ الطَّالِبِينَ : در این کلاس همه ای شگرد است هُمْ نَاجِحُونَ جَمِيعًا
 فِي الْأَمْتِحَانِ أَنهَمُكَ دَامَتِمْ قَبُولُكُمْ . لَكَ ثَلَاثُ أَخَوَاتٍ : تو سه خواهر
 داری . هُنَّ صَدِيقَاتُ لِأَخِي : آنان خواهرم دوستند . مَرْيَمُ وَ
 فَرِيدَةُ هُمَا صَدِيقَتَانِ صَادِقَتَانِ : مریم و فریده باهم دوست واقعی هستند .
 لِمَحَدِّي فِي هَذَا الشَّارِعِ دَارَانِ وَأَسْعَتَانِ : محمد در این خیابان دو خانه
 وسیع دارد . وَاشْتَرَى أَحْيَرًا دَارَيْنِ وَأَسْعَتَيْنِ فِي شَارِعِ آخَرَ :
 و تازگی دو خانه وسیع در خیابان دیگری خرید است .

كلمات مفردة

مُعَلِّمٌ : مفرد مُعَلِّمَانِ ، ثنّى مُعَلِّمُونَ : جمع مُعَلِّمَاتٍ ، مفرد .
 مُعَلِّمِينَ : ثنّى مُعَلِّمِينَ : جمع . مُعَلِّمٍ : مفرد مُعَلِّمِينَ : ثنّى
 مُعَلِّمِينَ : جمع مُعَلِّمَةٍ : مفرد مُعَلِّمَاتِنِ : ثنّى . مُعَلِّمَاتٍ : جمع
 مُعَلِّمَةٍ : مفرد مُعَلِّمَتَيْنِ ، ثنّى مُعَلِّمَاتٍ : جمع . مُعَلِّمَةٍ : مفرد
 مُعَلِّمَتَيْنِ : ثنّى . مُعَلِّمَاتٍ : جمع

(٢٧) اللَّهُ يَعْنِي الْجَمِيعَ

كَانَ أَحَدَ الْمَسَافِرِينَ سَاطِرًا فِي غَابَةِ (١) فَرَأَى عَضْفًا وَيَطِيرُ مِنْ مَكَانٍ
 إِلَى شَجَرَةٍ مَعْلُومَةٍ وَيَصُوحُ صَوَاحًا شَدِيدًا . فَنظَرَ إِلَى تِلْكَ الشَّجَرَةِ
 فَرَأَى عُشًّا (٣) فِيهِ فِرَاخٌ (٤) وَذَانِ الْأُمِّ مَشْغُولَةٌ بِوَضْعِ أَوْدَاقِ
 حَوْلِ الْمِسِّ وَبَعْدَ أَنْ فَرَعَتْ طَاطَرَتْ إِلَى شَجَرَةٍ قَرِيبَةٍ ثُمَّ بَعْدَ طِيلٍ

(١) غَابَةٌ: جغل (٢) يَصُوحُ: يهتف يهتف (٣) عُشًّا: (٤)

فِرَاخٌ: جمع فَرَخٍ: جرداء (٥) حَوْلَ: اطراف

مِنَ الزَّمَانِ رَأَى لُسْفِرُحِيَّةً (۱) سَوْدَاءَ تَصْعَدُ عَلَى الشَّجَرَةِ إِلَى
 الْعِصِيِّ الَّذِي فِيهِ الْفِرَاحُ . وَحِينَ وَصَلَتْ إِلَى الْعِصِيِّ وَاسْتَوَتْ -
 الْأَوْزَاقَ الَّتِي وَضَعَتْهَا الْأُمُّ رَجَعَتْ إِلَى الْوَرَاءِ خَائِفَةً لِأَنَّ
 الْأَوْزَاقَ كَانَتْ لَهَا سَمًّا قَاتِلًا . فَاللَّهُ سُبْحَانَهُ قَدْ هَدَى هَذَا الْعَصْفُورَ
 إِلَى الْأَوْزَاقِ لِكَيْ يَجِي (۲) فِرَاحَهُ مِنَ الْحَيَّةِ

(چند جله برای محاوره)

ماذا يصنع أخوك ؟ برادر تو چه کند ؟ آخې زاهب الى الكلية ،
 برادرم به نشکده میرود . کله عمره : چند سال دارد ؟ عمره عَشْرُونَ
 سنه : بیست سال دارد . فی ائی کلیه یدرس أخوک ؟ برادرت در
 کدام دانشکده تحصیل میکند . هو یدرس فی کلیه الحقوق : او در دانشکده حقوق
 تحصیل میکند . ائی مهنته یختار بعد التخرج من الكلية ؟ چغلی سر از باغ
 تحصیل شدن از دانشکده انتخاب خواهد کرد ؟ اکثر اصدقاته المتخرجین من
 کلیه الحقوق اختاروا الحاماة : اغلب رستان دکه از دانشکده حقوق -

(۱) حَيَّةٌ : مار . (۲) يَجِي : حفظ کند

فارغ التحصیل شده اند و کالت دادگستری را انتخاب کرده اند .

أَمَا لَيْسَ فِرْعَادُ النَّخْرِجِ الْحَارُوبَا ؟ أَيَسَّرَ فَارِغَ التَّحْصِيلِ شُدْنَ بَارُوبَا
 مسافرت میکند ؟ لِأَلَا تَدْرِي دَانِ يَتَزَوَّجُ عَاجِلًا بَعْدَ تَخْرُجِ .
 برای اینکه پس از فارغ التحصیل شدن بخوابد از دواج کند . هَلْ حُبُّ أَنْ تَكُونَ
 مُتَمَامِيًّا ؟ آیا دوست داری که دس دادگستری بشوی لِأَلَا إِلَيَّ أَحِبُّ أَنْ أَكُونَ
 ضَابِطًا لِأَخْدِمَ وَطَنِي . نه من دوست دارم که افسر باشم تا برای وطن خود خدمت کنم

(۲۸) دَعْوَى غَرِيبَةٍ

مَضَرَّ يَوْمًا فَلَا حَانَ عِنْدَ قَاضٍ وَقَالَ أَحَدُهُمَا : لِي أَشْرَيْتُ قِطْعَةً
 أَرْضٍ مِنْ صَاحِبِ هَذَا وَحِينَ كُنْتُ أَقْلِبُهَا وَجَدْتُ فِيهَا كَنْزًا (۱)
 وَحَيْثُ إِلَيَّ مَا أَشْرَيْتُ إِلَّا الْأَرْضَ أَظُنُّ أَنْ لَيْسَ لِي حَقٌّ فِي الْكَنْزِ
 فَقَالَ الثَّلَاثِي : إِلَيَّ بَعْتُ الْأَرْضَ وَجَمِيعَ مَا فِيهَا وَلَمْ أَسْتَنْ (۲)
 فِيهَا شَيْئًا فَفَكَرَ الْقَاضِي قَلِيلًا ثُمَّ قَالَ هَذِهِ أَوَّلُ قِضِيَّتِي رَأَيْتُمَا

(۱) کَنْزٌ : گنج (۲) لَمْ أَسْتَنْ : استنادهام .

فِي عُمُرِهِ تَدُلُّ عَلَى الْعِفَّةِ وَالنَّزَاهَةِ (۱) ثُمَّ التَّقَاتِ إِلَيْهِمَا
 وَقَالَ إِنَّ لِأَحَدِكُمَا ابْنًا وَاللَّأُخْرِيَّتَا فَرَوْجًا وَلَدَيْكُمَا وَأَعْطِيَا
 الْكَثْرَ أَيَا هُمَا لِيَسْتَرِيَا بِهِ قِطْعَةَ أَرْضٍ وَيَشْتَرِكَا فِيهَا وَيَعِيْشَا مِنْهَا
 وَهَكَذَا ضَلَّ وَاتَّهَمَتِ الدَّعْوَى .
 لَوْ أَنْصَفَ النَّاسُ اسْتِرَاحَ النَّاصِي .

کلمات مفردہ (اعضاء البدن)

شَعْرُ مَرَى : كَرَأْسُ : سر . جَبِينُ : پِشَانِی : جَبْهَةٌ : پِشَانِی
 حَاجِبٌ : اِرْبُوعٌ . عَيْنٌ : چشم . جَفْنٌ : پاكِ هُدْبِ : مَرَّةٌ
 خَدٌّ : گونہ . أُذُنٌ : گوش . أَنْفٌ : بینی . مِخْرَجٌ : سوراخِ بینی .
 شَفَّةٌ : لب . فَمٌّ : دَمان . ذَقْنٌ : چانه . لِحْيَةٌ : ریش .
 عُنُقٌ - رَقَبَةٌ - جِدٌّ : گردن . مِخْرَجٌ : زيرِ گلو . صَدْرٌ : سینہ
 بَطْنٌ : شکم . كَيْفٌ : شانہ . عَاتِقٌ : دوش . عَصْدٌ : بازو

(۱) نَزَاهَةٌ . پاکدہنی

مِرْفَقٌ : آرنج . ذِرَاعٌ (از آرنج تا بند دست) مِعْصَمٌ : مچ دست .
 اِصْبَعٌ : انگشت . اُمْلَةٌ : بند انگشت . ظُفْرٌ : ناخن . ظَلْمٌ :
 بُتٌ فِخْذٌ : ران . مِرْجَلٌ : پا . مُرْكَبَةٌ : زانو . ساقٌ : ساق پا .
 كَعْبٌ : مچ پا . قَدَمٌ : پا . (تَمَاجٌ) عَقِبٌ : پشت . كَبِدٌ : جگر .
 فَوَادٌ : قلب . دَمٌ : خون . عَصَبٌ : رگ . مِخٌّ : مغز .
 عَظْمٌ : استخوان . لِسَانٌ : زبان . شَارِبٌ : سبیل .

(٢٩) مَلِكُ الرُّومِ وَحَاتِمُ الطَّائِيِّ

مِنْ أَعْجَبِ مَا حَكَى عَنْ حَاتِمِ الطَّائِيِّ هُوَ أَنَّ أَحَدَ قِيَاصِرَةِ الرُّومِ
 بَلَغَتْهُ أَخْبَارُ حَاتِمٍ وَاسْتَعْرَبَ ذَلِكَ وَكَانَ قَدْ بَلَغَهُ أَنَّ لِحَاتِمٍ فَرَسًا
 مِنْ كِرَامِ (١) الْخَيْلِ عَزِيزَةً عِنْدَهُ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ بَعْضَ حُجَّابِهِ (٢)
 يَطْلُبُ مِنْهُ الْفَرَسَ هَدِيَّةً وَهُوَ يَرِيدُ أَنْ يَمْتَحِنَ سَمَاحَةً (٣) بِذَلِكَ
 فَلَمَّا دَخَلَ الْحَاجِبُ دِيَارَ طِيٍّ سَأَلَ عَنْ آيَاتِ حَاتِمٍ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ

(١) کرام جمع کریم گرامی (٢) الخیل کثیر سب (٣) حجاب جمع حجاب برده ران (٤) سَمَاحَةً

فَاسْتَقْبَلَهُ وَرَجَبَ بِهِ (١) وَهُوَ لَا يَعْلَمُ أَنَّهُ حَاجِبُ الْمَلِكِ وَكَانَتْ
 الْمَوَاشِي (٢) حِينَئِذٍ فِي الْمَرْعَى فَلَمْ يَجِدْ لِيَهَا سَبِيلًا لِقَرِيٍّ ضَيْفِهِ^(٣)
 فَخَرَّ الْفَرَسَ وَأَضْرَمَ النَّارَ ثُمَّ دَخَلَ إِلَى ضَيْفِهِ مُجَادِدًا فَاعْلَمَ أَنَّهُ^(٤)
 رَسُولُ قَيْصَرَ وَقَدْ خَضَرَ لِسْتِمِيحِهِ (٥) الْفَرَسَ فَسَاءَ ذَلِكَ حَاتِمًا
 وَقَالَ هَلَّا أَعْلَمْتَنِي قَبْلَ الْآنَ فَإِنَّ قَدْ مَخَرَّهَا لَكَ إِذْ لَمْ أَجِدْ غَيْرَهَا
 بَيْنَ يَدَيْهِ . فَتَعَجَّبَ الرَّسُولُ مِنْ سَخَائِهِ وَقَالَ وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُنَا
 مِنْكَ أَكْثَرَ مِمَّا سَمِعْنَا .

(١) رَجَبَ بِهِ : خوش آمدگفت با او (٢) مَوَاشِي جمع مَاشِيَة : گله‌ها

(٣) قَرِيٍّ : همان نوازی (٤) أَضْرَمَ : برافروخت .

(٥) خَضَرَ : بجهش با او - در خوارست بخشش کند

جمع‌های مکسر

شعور: سوری؛ رؤوس: سر؛ حجاجب: ابرو؛
 عیون: چشمها؛ اجفان: پلک؛ اهداب: مژه؛ خدود:
 گونه؛ آذان: گوش؛ انوف: بینی؛ شفاه: لبها؛
 افواه: دهان؛ اعناق: گردن؛ صدور: سینه؛
 بطون: شکمها؛ اکتاف: شانه؛ مرافق: آرنج؛
 اصابع: انگشتها؛ انامل: بند انگشت؛ اقدام: پا؛
 اکباد: جگر؛ افئدة: دله؛ دماء: خونها؛ اعضاب:
 رگها؛ عظام: استخوانها؛ السن: زبانه؛ شوارب:
 سببها؛ اظفار: ناخنها

اسماء الحیوانات

اذناب: خرگوش جمع؛ ارایب: بنبغاء: طوطی؛ بغل:
 قاطر؛ جمع بغال: ثعلب: روباه؛ جمع ثعالب: جمل: شتر
 جمع: بجمال: ناقة: شترآهه؛ حمل: بزه؛ حیة: مار

حُرُوفٌ اِگوسفند . حِصَانٌ اِسبَاز . فَرَسٌ : مَادِيَان .
 حِنَارٌ : حُر . حِنْزِيرٌ اِخْرَك جمع حَنَازِير . غَزَالٌ : اَسَد
 فَاوٌ : مَرُوش جمع : فَيْرَان نَوْرٌ : گادز . بَقْرَةٌ : گاداده .
 عَيْلٌ : گوساله . اَسَدٌ : شِير جمع : اَسُود نَمْرٌ : بَر
 جمع نَمُور سَمَكٌ : ماهی . ضِفْدَعٌ : قَرَبَاغَه جمع : ضَفَادِعُ .
 دَيْكٌ : خَرُوس دَجَاجَةٌ : مَرغ . عَصْفُورٌ : گنجشک . حَامَةٌ
 کبوتر . نَمَلَةٌ : مور - مورچه حَذِيٌّ : بزغاله مَعَزٌ : بُز
 دُبٌّ : خَرَس . حَمِيرٌ : الاغ . غَزَلَانٌ : آهوان

(٣٠) اَلْاِقْتِصَادُ

بَعْضُ النَّاسِ يُفِيقُ بَعْضَ مَا يَرَبِحُ وَيَدَّخِرُ اَلْبَاقِيَةَ فَرَاهُ سَعِيدًا
 فِي اَسْرَتِهِ (١) مَسْرُورًا فِي مَعَاشِرِهِ . وَبَعْضُهُمْ يُحِبُّ اَلظُّهُورَ
 فَيُنْفِقُ اَكْثَرَ مِنْ طَاقَتِهِ وَيَسْتَدِينُ^(٢) فَلَا يَلْبَثُ^(٣) اَنْ تَبَاعَ
 اَمْلَاكُهُ وَيَعِيشَ مَعَ اَسْرَتِهِ فِي ذُلٍّ وَفَقْرٍ . فَاَلْاِقْتِصَادُ هُوَ
 (١) اَسْرَةٌ : خانقاه (٢) يَسْتَدِينُ : قرض ميکند (٣) فَلَا يَلْبَثُ : طول نمیشد

التَّوَسُّطُ فِي انْفَاقِ الْمَالِ بِحَيْثُ لَا يَكُونُ الْإِنْسَانُ بَخِيلًا شَحِيمًا^(١)
 فَيَسْتَوْجِبُ الْمَذْمَةَ وَالْمَلَامَةَ وَلَا يَكُونُ مُسْرِفًا مُبَدِّرًا^(٢) يُنْفِقُهُ
 فِيهَا لَا يُفِيدُ فَيَصْبِحُ فَقِيرًا مُعْدِمًا .

وَمَعْنَى الْأَقْتِصَادِ أَنْ يَدَّخِرَ الْإِنْسَانُ بَعْضَ خَلْدِهِ وَإِنْ كَانَ قَلِيلًا -
 لِلْإِنْفَاقِ مِنْهُ عِنْدَ الطَّوَارِئِ^(٣) وَأَنْ يُنْفِقَ عَلَى نَفْسِهِ وَعِيَالِهِ عَلَى
 قَدْرِ حَالِهِ بَيْنَ النَّاسِ وَلَا يَتَكَلَّفَ الظُّهُورَ بِمَا لَيْسَ فِي طَائِقَتِهِ فَلَيْسَ
 مِنَ الصَّوَابِ أَنْ يَعْلَى وَلِيْمَةٌ^(٤) وَهُوَ وَأَهْلُهُ مُحْتَاجُونَ وَالْأَوْلَادُ
 يَسْتَدِينُونَ إِلَّا لِضُرُورَةٍ فَإِنَّ الدِّينَ هُمْ وَمَذَلَّةٌ وَقَدْ يَحْجِرُ إِلَى الْمُنَاطَلَةِ
 وَالْكَذِبِ أَنْ يَشْتَرِيَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ لَأَمَّا لِبَشْتِهِمْ فَقَدْ شَتَمَ
 النَّفْسُ مَا لَا فَاؤِدَةَ فِيهِ وَلَا حَاجَةَ إِلَيْهِ .

(١) شَحِيمٌ : بَخِيلٌ ص (٢) مُبَدِّرٌ : يَخْرُجُ . (٣) طَّوَارِئُ : حَوَادِثُ

(٤) وَلِيْمَةٌ : مَهَانِي

کلمات مُفْرَدَه (صفات)

الف : صفات ثابت (صفت مشبّه) :

ثَقِيلٌ ، سَكِينٌ ، خَفِيفٌ ، سَبَكٌ ، وَخِيصٌ : ارزان ، غَلِيٌّ : گران . اَعْمَى - عَمِيَاءٌ : کور ، اَعْمَجٌ - عَرَجَاءٌ : ننگ .

اَبْكَمٌ - بَكَاءٌ : لال . اَصَمٌ - صَمَاءٌ : کر ، وَاِطَى : آهسته آهسته است .

شَاهِقٌ : بند ، هَادِيٌّ : آرام . سَعِيدٌ : بختبخت . شَقِيٌّ : بخت .

بِخْتٌ ، بَائِسٌ : بخت . طَاهِرٌ : پاک . قَدِرٌ : ناپاک .

جَائِعٌ : گرسنه ، شَبَعَانٌ : سیر ، عَطْشَانٌ : تشنه (مذکر) .

عَطْشَى تَشْنَه (مَرْتَه) : سَکْرَانٌ : مست . جَيِّدٌ : خوب .

مَرْدِيٌّ : بد ، سَيِّئُ الْخُلُقِ : بد خو ، سَمْحٌ : جواد ، خَشِنٌ : درشت .

لَيِّنٌ : نرم . صَعْبٌ : دشوار . سَهْلٌ : آسان .

هَيِّنٌ : آسان . رَقِيْقٌ : نازک . ضَخْمٌ : ستر . شَدِيْدٌ : سخت .

سَمْتٌ : شَفُوْقٌ : مهربان . صَادِقٌ : راستگو . کَاذِبٌ : دروغگو .

کَسْلَانٌ : تنبل . حَاسِدٌ : حسد برنده . بَطِيْئٌ : کند . سَرِيْعٌ : باشتاب .

ب : مُبَالَغَةً .

صِدِّيقٌ : بسیار راستگو . کَذَّابٌ : زیاد دروغگو . عَلَامَةٌ : بسیار
مِعْطَرٌ : زیاد خوشبوی . حَسُودٌ : زیاد حسد ریزه . مِقْدَامٌ : اقدام

ج - اسم تفضیل و صفت عالی :

أَكْبَرُ : بزرگتر (مذکر) . کَبْرٌ : بزرگتر (مؤنث) . أَعْلَى : بالاتر
(مذکر) . عَلِيًّا : بالاتر (مؤنث) . أَقْصَى : دورتر (مذکر) .

قَاصٍ : دورتر (مؤنث) . أَحْسَنُ : نیکوتر (مذکر) . حَسْنٌ :
نیکوتر (مؤنث) . أَفْضَلُ : بالاتر (مذکر) . فَضْلٌ : برتر (مؤنث)

أَعْظَمُ : بزرگتر . عَظْمٌ : بزرگتر . خَيْرٌ : بهتر - بهترین
شَرٌّ : بدتر - بدترین . أَوْلُ : نخست . أَوْلَى : نخست

أَخْرَجَ : دیگری . أَخْرَجَ : دیگری . أَكْثَرُ : بیشتر
بِشْرٌ : کمتر . أَقْبَدَ : دورتر . أَقْرَبُ : نزدیکتر

أَبْطَأَ : کندتر .

(٣١) الْمَالُ الْحَرَامُ لَا يَدْرِمُ

كَانَ لِأُمِّهِ (١) بَقْرَةٌ وَكَانَتْ تَحْلِبُهَا (٢) كُلَّ يَوْمٍ وَتَمْرُجُ
 اللَّبَنَ بِالْمَاءِ وَتَبِيعُهُ لِلنَّاسِ وَكَانَ لَهَا ابْنٌ صَغِيرٌ يُوَجِّهُهَا
 كَثِيرًا عَلَى هَذَا الْعِلِّ وَأَمَّا هِيَ فَلَمْ تَسْمَعْ مِنْهُ بَلْ اصْتَرَتْ عَلَى غَيْبِهَا (٣)
 ثُمَّ إِنَّهَا مَرِضَتْ وَاشْتَدَّ عَلَيْهَا الْمَرَضُ حَتَّى مَاتَتْ وَكَانَ ابْنُهَا قَدْ
 دَخَلَ فِي الْحَدِيثِ الْبَحْرِيَّةِ وَارْتَفَى فِيهَا إِلَى أَنْ صَارَ قَبْطَانًا (٤) -
 فَبَاءَ الْأَنْوَاعَ وَأَخَذَ الْأَمْتَعَةَ الَّتِي كَانَتْ فِي بَيْتِهَا وَبَاعَهَا وَجَمَعَ
 أَمْثَانَهَا وَجَعَلَهَا فِي كَيْسٍ وَحَدَّهَا وَأَخَذَ الدَّرَاهِمَ الَّتِي كَانَتْ فِي
 صُنْدُوقِهَا وَجَعَلَهَا أَيْضًا فِي كَيْسٍ وَحَدَّهَا ثُمَّ عَادَ إِلَى الْمَرْكَبِ (٥)
 وَجَلَسَ يَوْمًا إِلَى جَانِبِ الْمَائِدَةِ (٦) وَجَعَلَ يَعْدُدُ الدَّرَاهِمَ الَّتِي -
 وَجَدَهَا فِي صُنْدُوقِ امْرِئِهِ. وَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ سَمِعَ ضَجَّةً عَظِيمَةً
 فَتَرَكَ الدَّرَاهِمَ وَخَرَجَ لِيَرَى مَا الْحَبْرُ فَوَجَدَ الْقِرْدَ (٧) الَّذِي

(١) أُمِّهِ : بَوِيهِ (٢) تَحْلِبُهَا : يَسِدُّهَا (٣) غَيْبٌ : كَرَاهِي (٤) قَبْطَانٌ : نَاحِيَةٌ

كَيْسِيَّانَ (٥) مَرْكَبٌ : بَيْتٌ (٦) مَائِدَةٌ : مِيزَةٌ (٧) الْقِرْدُ : بَرَبْرِيَّةٌ

عِنْدَهُ فِي الْمَرْكَبِ قَدَأَفَلْتُ (۱) وَالْبَحْرِيُّونَ يَجْرُونَ وَرَاءَهُ لِكَيْ
يَمْسِكُوهُ نَعَانِلَهُمُ الْقِرْدُ وَدَخَلَ قَمْرَةً (۲) الْقَبْطَانِ وَجَلَسَ
عَلَى الْكُرْسِيِّ بِجَانِبِ النَّافِذَةِ الَّتِي تَطُلُّ (۳) عَلَى الْبَحْرِ وَجَعَلَ
يَتَنَاوَلُ الدَّرَاهِمَ قَبْضَةً قَبْضَةً (۴) وَيَطْرَحُهَا فِي الْبَحْرِ وَمَا زَالَ -
كَذَلِكَ حَتَّى الَّتِي نِصْفَهَا وَتَرَكَ الْبَاقِي وَخَرَجَ وَحِينَ عَادَ -
الْقَبْطَانُ إِلَى قَمْرَتِهِ تَعَجَّبَ مِنْ عَمَلِ الْقِرْدِ وَآيَقَنَ أَنَّ الَّذِي رَمَاهُ
إِنَّمَا هُوَ الْمَالُ الْحَرَامُ الَّذِي كَانَتْ أُمُّهُ تُرَبِّعُهُ مِنْ مَزْجِ اللَّبَنِ بِالْمَاءِ
وَأَنَّ مَا بَعِيَ إِنَّمَا هُوَ مِثْلُ اللَّبَنِ غَيْرِ الْمَغْشُوشِ

(۱) أَفَلْتُ : رامشده بود (۲) قَمْرَةً : اطاق کشتی (۳) النَّافِذَةُ

پنجره (۴) تَطُلُّ : نزدیک بود - باز میزد . (۵) مَشَتْ

معرفه و نکره -

رَجُلٌ يُعْطِيكَ شَيْئًا : مردی تو چیزی خواهد داد

أَتَى رَجُلٌ يُعْطِينِي ؟ کدام مردی بمن چیزی خواهد داد ؟ وَآتَى شَيْئًا

يُعْطِينِي ؟ چه چیزی بمن خواهد داد ؟

ج - أَنَا أُعْطِيكَ جَائِزَةً نَفِيسَةً لِأَنَّكَ أَنْتَ النَّاسِحُ الْأَوَّلُ

من تو جایزه ای خواهم داد زیرا ش گرو اول هستی

س - مَاذَا تَكُونُ تِلْكَ الْجَائِزَةُ النَّفِيسَةُ ؟ آن جایزه چه خواهد بود ؟

ج - هِيَ كِتَابُ الْفَتْهِ أَخِيرًا : آن کتابی است که بنازگی تا لایف کرم .

س - مَاذَا سَمَّيْتَ الْكِتَابَ الَّذِي تَذْكُرُهُ ؟ کتابی را که میگوئی چه نام

دارد ؟

ج - سَمَّيْتُهُ كِتَابَ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ لِأَنَّهُ بَعَثَ فِيهِ عَنِ هَذَيْنِ الشَّخْصَيْنِ

الْعَظِيمَيْنِ لَا يَمَثِلُ التَّارِيخُ مِثْلَهُمَا فِي عَصْرِ مِنَ الْعُصُورِ :

از آن کتاب محمد و علی نامیده ام زیرا در این کتاب از این دو شخص بزرگ که تاریخ نامند

آنان را نشان نمیده گفتگو میشود .

تعریف : نکره شخص یا چیزی است که شنونده آنرا شناسد مانند :

رَجُلٌ : مردی ، شَيْئًا : چیزی

معرفه : شخص یا چیزی است که شنونده آنرا شناسد . در بیش نوع است

۱- ضمیر مانند : أَنَا ، هِيَ

۲- اسم اشاره . مانند : تِلْكَ ، هَذَيْنِ

۳- موصول ، مانند : الَّذِي ، الَّذِينَ

۴- مُعْرَفٌ بِأَلٍ : مانند الْكِتَابِ ، الْمُتَخَصِّصِينَ .

۵- عِلْمٌ (اسم خاص) مانند مُحَمَّدٌ

۶- مُعْرَفٌ بِضَافَةٍ مانند : كِتَابُ مُحَمَّدٍ

قاعده ۱ : موصوف و صفت از جهت معرفه و نکره بودن با هم مطابقت

میکند مثال : جَائِزَةٌ نَفِيسَةٌ - الْجَائِزَةُ النَّفِيسَةُ

الْمُتَخَصِّصِينَ الْعَظِيمِينَ

قاعده ۲ : غالباً مبتدا معرفه و خبر نکره است . مثال عَلِيٌّ عَالِمٌ

علی دادگراست . الْعِلْمُ نَافِعٌ : دانش سودمند است .

قاعدۀ ٣ هرگاه مبتدا مکرره بوده و خبر جار و مجرور یا ظرف باشد خبر بر مبتدا
 مقدم میشود . مثال : عَلَى الشَّجَرَةِ عُصْفُورٌ کنجشکی بر روی درخت است
عِنْدِي مِرْيَالٌ . کبریا بل دارم

چند جمله برای محاوره

نَهَارُكَ سَعِيدٌ : روز بخیر . لَيْلَتُكَ سَعِيدَةٌ : شب بخیر .
 كَيْفَ حَالُكَ : حالت چطور است . بِمَخَيْرٍ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ : بجهانم خیر است
 شُكْرًا اَللَّكَ شُكْرًا . كَيْفَ صِحَّتُكَ ؟ سلامت مستبد ؟
 بِغَايَةِ اَلْاَسْرَاحِ : بسیار خراب است . كَيْفَ حَالُ اَلْاَسْغَالِ ؟
 وضع کار چطور است ؟ عَلَي مَا هِيَ عَلَيهِ : همانطور که بوده است .
 بَيْنَ بَيْنٍ : بنیست . كَيْفَ حَالُ اَخِيكَ ؟ حال برادرت چگونه است
 صِحَّتُهُ لَيْسَتْ جَيِّدَةً . حالش خوب نیست .
 سَلَامٌ لِيْ عَلَي وَا لِيْكَ سلام مرا بپدرت برسان . اَرْجُو اَهْدَاءَ
 خوامش دارم سلام مرا بهمه خانواده برسان .

سَأَفْعَلُ ذَلِكَ بِكُلِّ سُورَةٍ : با کمال خوشحالی انجام خواهم داد .

تَحْتَ الْأَمْرِ : بچشم . اِنِّي مَسْرُورٌ بِرُؤْيَاكَ : از دیدن شما خوشحالم

لَكَ الشُّكْرُ الْجَزِيلُ : از ترس بسیار شکرتم . اِسْتَقْتُ جِدَّ الرَّؤْيَا

بِإِسْتِثْقَاءِ بَصَرِي . اَنَا هَكَذَا اِنْتَهَيْتُ اَوَّلَ فُرْصَةٍ

بِزِيَارَتِكَ : من برای زیارت شما بی فرصتی بودم . تَفَضَّلْ : بفرما

اَجْلِسْ سَاعَةً مَعَنَا : ساعتی با ما بنشین . لَا يَسْمَعُ لِي الْوَقْتُ :

وقت برایم اجازه نمیدهد . فِي اَمَانِ اللّٰهِ : خدا حافظ .

مَعَ السَّلَامَةِ : بسلامت

(٣٢) لَا تَشْتَهَرُ بِالْكَذِبِ

اِعْتَادَ وَلَكِنْ مُنْذُ صِغَرِهِ قَوْلَ الْكَذِبِ وَكَتَابَتْ (١) اُسْتَحْدِمُ عِنْدَ
 قَرَوِيِّ (٢) لِيُرْعَى عَمَّهُ وَفِي ذَاتِ يَوْمٍ صَرَخَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ بِالذَّبِّ
 الذَّبُّ . فَاسْرَعَ أَهْلُ الْقَرْيَةِ لِيُسَاعِدْتَهُ وَكُنَّا وَصَلُوا إِلَى الْمَكَانِ
 لَمْ يَجِدُوا ذَنْبًا وَوَجَدُوا الرَّاعِيَ (٣) يَضْحَكُ وَيَقُولُ إِنَّمَا كُنْتُ
 أَمْرُحُ فَعَادَ الْقَرَوِيُّونَ وَلَكِنْ اتَّفَقَ فِي الْعَدَانِ جَاءَ ذِبُّ حَقِيقَةٍ
 وَأَخَذَ شَاةً (٤) وَكَلَّمَنَا صَاحِبَ الرَّاعِيَ : الذَّبُّ الذَّبُّ لَمْ يَذْهَبْ
 أَحَدٌ لِيُسَاعِدْتَهُ فَجَاءَ مَسَاءً إِلَى الْبَيْتِ وَهُوَ يَبْكِي وَلَكِنْ سَيِّدُهُ لَمْ
 يَرْحَمْهُ لِبُكَائِهِ وَقَالَ إِنَّكَ كَذَبْتَ بِالْأَمْسِ فَقَدَنِي شَاةٌ الْيَوْمَ
 ثُمَّ طَرَدَهُ مِنْ خِدْمَتِهِ . مِنَ الْأَمْثَالِ لَا يُصَدَّقُ قَوْلُ مَنْ اشْتَهَرَ
 بِالْكَذِبِ .

(١) شَبَّ : بَزَكَتْ (٢) قَرَوِيُّ : رَيْسُ . (٣) الرَّاعِيَ : رَاعٍ

(٤) شَاةٌ : كَرْمِيذٌ

نواسخ

فَرِيدٌ رَجُلٌ يُحْفَلُ بِهِ : فرید مردی مورد توجه است

كَانَ فَرِيدًا مَرَجَلًا يُحْفَلُ بِهِ : فرید مردی مورد توجه بود

هَذَا الْوَلَدُ ذَكِيٌّ : این بچه باهوش است . لَيْسَ هَذَا الْوَلَدُ

ذَكِيًّا : این بچه باهوش نیست . هَذَا الزَّمَانُ زَمَانُ الْجِدِّ :

این موقع مرتع جدی است . مَا هَذَا الزَّمَانُ زَمَانُ الْهَزْلِ :

این موقع موقع شوخی نیست . الْخَمْرُ أَصْلُ الشُّرُورِ : باده ریشه بیبا

ما زال الخمر أصل الشرور : پیوسته باده ریشه بیبا

- صار (اصبح - امنى) صدیقك استاذًا : دوست تراستاد شد

لَأَسْتَعِزَّ عَلَى الْأَرْضِ بَاقِيًا . روی زمین هیچ خیر باقی نیست .

صَدْرًا لِعَاقِلٍ صُنْدُوقُ السِّيرِ : سینه خردمند صندوق راز است

إِنَّ صَدْرًا لِعَاقِلٍ صُنْدُوقُ السِّيرِ همانا سینه خردمند صندوق راز است

عَلِمْتُ أَنَّ الصَّبْرَ أَحْسَنُ : نستم که شکیبایی بهتر است .

لَعَلَّ صَدِيقَكَ قَادِمٌ : شاید دوستت بیاید . لَيْتَ عَلَيْنَا حَاضِرٌ

کاش علی حاضر بود . لَا زَادَ مَوْجُودٌ عِنْدِي : هیچ توشه ای ندارم

تَعْرِيفُ

قاعده ۱ : نواسخ کلماتی هستند که بر ابتدا و خبر دخل میشوند و یکی از آنها را منصوب میکند . افعال ناقصه از قبیل : كَانَ ، صَارَ ، أَصْبَحَ ، أَمْسَى ، ظَلَّ ، مَازَالَ ، مَادَامَ ، لَيْسَ و حروف نفی مانند : مَا ، لَا خبر را منصوب میکند مثل : أَلَا تَسَانُ جَاهِلٌ مَادَامَ الطَّعْ غَالِبًا عَلَيَّ : آدمی تا وقتی طمع بر او چیره است نادان میباشد .

قاعده ۲ : حروف مشبهه بالفعل مانند : إِنَّ ، أَنَّ ، لَيْتَ ، لَئِنْ ، لَعَلَّ ، كَأَنَّ مبتدا را منصوب میکند . مثال : كَأَنَّ وَالِدَكَ مُسَافِرٌ إِلَى بَغْدَادَ : گویا پدرت مسافر بغداد باشد

قاعده ۳ : لَا یعنی هیچ نیست که لاء نفی جنس نامیده میشود مبتدا را منصوب می سازد . مثال : لَا ضِرَارَ مَشْرُوعٌ : هیچ نوع زیان رساندن جایز نیست . غالباً خبر لا نفی جنس حذف میشود . مثال :

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ : هیچ معبودی غیر خدای یکتا نیست

جملاتی چند برای مطالعه

هَلْ أَنْتَ حَافِظٌ دُرْسِكَ الْيَوْمَ؟ آیا امروز درست را یاد گرفته‌ای؟
 حَفِظْتُهُ غَيْبًا ثَلَاثَ صَفَحَاتٍ : تقریباً سه صفحه آنرا از حفظ کردم .
 إِذَا كُنْتَ تَسْمَعُ لِي دَرْسِي فَأَنَا أَسْمَعُ لَكَ دَرْسَكَ . هرگاه گوش میدهی
 که درسم را برایت بخوانم منم گوش فرا خواهم داد تا درست را برای من بخوانی

مِنْ أَيْ صَحِيفَةٍ بَتَدْرِي؟ از چه صفحه‌ای شروع میکنی؟

لَمْ تَحْفَظْهُ كَمَا يَجِبُ : چنانچه باید یاد گرفته‌ای .

غَلَطْتَ أَكْثَرَ مَرَّةٍ : بیش از من اشتباه داشتی مَا الَّذِي صَلَّتْ

إِلَيْهِ فِي هَلْمِ الْحِسَابِ؟ : در علم حساب کجا رسیده‌ای؟

فَارَبُّتُ أَنْ أَنْتَمِ مِنَ الْكُفُورِ الْأَعْتِيَادِيَّةِ : نزدیکت کفر معارفی را

تمام کنم . سَأَبْتَدِي فِي الْجَبْرِ عَنِ قَرِيبٍ : بزودی جبر را شروع خواهم کرد

هَلْ أَنْتَ فَاهِمٌ الْكُفُورِ الْأَعْتِيَادِيَّةِ جَدِّدًا؟ آیا کفر عشاری را خوب

سیدانی ؟ نَعَمْ أَفَهُمَا جَيِّدًا أَرَى أَرَاخِبُ بِسَمِّهِ

(۳۳) اِنْتِقَامُ فَيْلٍ

مَرَفِيلٌ يَوْمًا أَمَامَ دُكَّانِ خَيْاطٍ وَهُوَ يَذْهَبُ إِلَى الْمَشْرَبِ فَوَحَّ^(۱) ^(۲)
 الْخَيْاطُ خُرُطَوْمَهُ بِالْأَبْنَةِ^(۳) الَّتِي كَانَتْ بِيَدِهِ . فَمَرَّ الْفَيْلُ وَلَمْ
 يَلْتَقِ إِلَيْهِ فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْمَشْرَبِ وَشَرِبَ مَا أَرَادَ مِنَ الْمَاءِ مَلَأَ
 خُرُطَوْمَهُ مَاءً وَرَجَعَ مِنَ الطَّرِيقِ الَّذِي كَانَ الْخَيْاطُ
 فِيهِ وَوَصَلَ إِلَى الدُّكَّانِ وَقَفَ يَرُشُّ^(۴) الْمَاءَ الَّذِي فِي خُرُطَوْمِهِ
 عَلَى الْخَيْاطِ وَالْخَيْاطُ يَصِيحُ وَيَسْتَعِيثُ^(۵) وَلَيْسَ لَهُ مِنْ مُعِيثٍ (۵)
 وَهَكَذَا اِنْتَقَمَ الْفَيْلُ الذِّكْرِيُّ مِنَ الْخَيْاطِ الْفُضُولِيِّ الَّذِي آذَاهُ
 بِالْإِسْبَابِ .

مِنَ الْأَمْثَالِ : كُلُّ عَزِيْزٍ يَتَحَتَّ الْقُدْرَةَ دَلِيلٌ

(۱) مَشْرَبٌ : أَخْبَرٌ (۲) وَحَّزَ : فَرَدَّ (۳) ابْنَةُ : سَوْنٌ

(۴) يَرُشُّ : يَبْشُ (۵) مُعِيثٌ : بَارِي كُنْهٌ

اعداد

واحد : یک - اِثْنَانِ - اِثْنَيْنِ دو (برای مذکر) - اِثْنَانِ -

اِثْنَتَيْنِ : دو (برای مؤنث) - ثَلَاثٌ : سه - اَرْبَعٌ : چهار

خَمْسٌ : پنج - سِتٌّ : شش - سَبْعٌ : هفت - ثَمَانٌ

(ثَمَانِيَةٌ) هشت - تِسْعٌ : نه - عَشْرٌ : ده - اَحَدَ عَشْرٌ :

یازده (برای مذکر) - اِحْدَى عَشْرَ یازده (برای مؤنث)

اِثْنَيْ عَشْرٌ : دوازده (برای مذکر) - اِثْنَتَيْ عَشْرَ دوازده (برای مؤنث)

عِشْرُونَ - عِشْرِينَ : بیست - ثَلَاثُونَ - ثَلَاثِينَ : سی

اَرْبَعُونَ - اَرْبَعِينَ : چهل - خَمْسُونَ - خَمْسِينَ : پنجاه

سِتُّونَ - سِتِّينَ : شصت - ثَمَانُونَ - ثَمَانِينَ : هشتاد

تِسْعُونَ - تِسْعِينَ : نود - مِائَةٌ : صد - مِائَتَيْنِ

مِائَتَيْنِ : صد - اَلْفٌ : هزار - اَلْفٌ : هزار - اَلْفٌ : هزار - اَلْفٌ : هزار

مليونها .

قَوَاعِدُ

قَاعِدَهُ ۱ در حالت زَعِ عِشْرُونَ و ثَلَاثُونَ در حالت
نصب و جَرِ عِشْرِينَ و ثَلَاثِينَ گفته میشود . و این حکم نسبت به
أَرْبَعُونَ تَا سَعُونَ نیز جاری است . مثال :

عِنْدِي عِشْرُونَ رِيَالًا : بیت ریال دارم
أَعْلَمُ ثَلَاثِينَ تَلِيدًا : سی شاگرد را درس میدهم . اِسْتَرَيْتُ
هَذَا الْكِتَابَ بِأَرْبَعِينَ دِرْهَمًا این کتاب را بچهل درهم خریدم
قَاعِدُهُ ۲ اعداد سه تاده برای معدود مذکر بصورت مُؤنث میآید
و برای معدود مؤنث بصورت مذکر است مثال : ثَلَاثَةٌ كُتُبٌ -

(سه کتاب)

أَرْبَعٌ مِطْرَاتٍ (چهار خطکش) اما عشور در ترکیبات یازده تا نوزده
از جهت مذکر و مؤنث با معدود و مطابقت میکند . مثال : عِنْدِي اِثْنَا
عَشْرَ كِتَابًا وَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ مِطْرَةً

قَاعِدُهُ ۳ معدود اعداد تمیز نامیده میشود . تمیز اعداد سه تاده جمع

و مجرد است . مثال : اَرْبَعَةُ أَقْلَامٍ (چهار قلم) تمیز یازده تا نود
 و نه مفرد و منصوب است . مثال : أَحَدُ عَشَرَ كُوكَبًا (یازده
 ستاره) تمیز اعداد صد بالا مفرد و مجرد است مثال : مِائَةٌ -

دَرْهَمٍ (صد درهم) أَلْفُ فَارِسٍ (هزار سوار)

قاعده ۴ در عربی آحاد بعشرات تقدم است . مثال :
 وَوَلَدِ الْأَمَامِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا سَنَةَ مِائَةٍ وَثَمَانٍ وَ
 أَرْبَعِينَ لِلْهِجْرَةِ : حضرت امام رضا ؑ در سال صد و چهل و هشت
 از هجرت ولادت یافت .

چند جمله برای محاوره

کِمِ السَّاعَةُ؟ ساعت چند است؟ مِنْ فَضْلِكَ قُلْ لِي كَمَا سَاعَتِكَ

بگوید ساعت شما چند است؟ السَّاعَةُ ثَلَاثَةٌ وَوَجْهٌ :

ساعت سه و ربع است اَرْبَعَةٌ اِلاَ خَمْسٌ دَقَائِقٌ : چهار پنج دقیقه کم.

سِتَّةٌ بِالضَّبَطِ : شش ساعت تمام است السَّاعَةُ تَدُقُّ السَّبْعَةَ

ساعت زنگ هفت میزند . اَلْوَقْتُ مُتَاَخِّرٌ : وقت دیر است

اَلْوَقْتُ بَدْرِيٌّ : وقت زود است .

هَلْ مَسَى سَاعَتُكَ جَيِّدًا؟ آیا ساعت تو خوب کار میکند؟

سَائِرَةٌ كَمَا يَجِبُ : چنانکه باید کار میکند . هَلْ سَاعَتُكَ تَتَقَدَّمُ؟

آیا ساعت تو جلو می‌رود؟ لِأَبْلِ تُوَخَّرُ خَمْسَ دَقَائِقٍ زَبْلَهُ نَجْ وَتَقِيبُ

می‌رود . اِذْنٌ يَلْزِمُهَا التَّصْلِيحُ : بنابراین اصلاح لازم دارد .

اَلْيَوْمَ كُنَّا فِي الشَّهْرِ؟ امروز چندم ماه است؟ هُوَ الْعَاشِرُ مِنَ

شَهْرِ رَمَضَانَ : دهم ماه رمضان است . كَمَا صَاوَلَكَ وَأَنْتَ

هَنَا؟ از چه وقت اینجا هستی؟ عَلَى الْاَقْلِ عَشْرٌ دَقَائِقٌ رَسَكِ

دقیقہ است . سَأْتِمُّ هَذَا الْكِتَابَ عَلَى الْآكْثَرِ فِي شَهْرَيْنِ ۞

حد اکثر این کتاب را در مدت دو ماه تمام خواهم کرد

نَبْتَدِي الدَّرْسَ فِي السَّاعَةِ الثَّامِنَةِ صَبَاحًا : در ساعت
صبح شروع میکنم .

أَتِمُّ التَّارِينَ الْمَدْرَسِيَّةَ فِي السَّاعَةِ السَّابِعَةِ مَسَاءً ثُمَّ أَصْبِي
فِي الثَّامِنَةِ وَأَذْهَبُ إِلَى الْفِرَاشِ فِي الْعَاشِرَةِ : تکلیف مدرسہ را در ساعت

ہفت شب تمام میکنم ، ساعت ہشت شب شام میخورم ، ساعت دہ بہ ستر میروم .

تَأَخَّرْتُ الْيَوْمَ قَلِيلًا : امروز کمی دیر آمدم .

لَأَنِّي كُنْتُ أَمْرِيضُ بَعْضِي : برای اینکہ از برادرم پرستاری میکردم .



رابطہ بدیل
lisanerab.com



ا. علاء الدین شوقی

www.lisanarb.com

(٣٤) الْعَلِيلُ وَالنَّاسِكُ (١)

نَزَلَ رَجُلٌ بِصَوْمَعَةِ نَاسِكٍ فَقَدَّمَ النَّاسِكُ أَرْبَعَةَ أَرْغِفَةٍ (٢)
 وَذَهَبَ لِخَضْرَاءٍ لَيْدٍ عَدَسًا فَجَمَلُهُ وَجَاءَ فَوْجُهُ قَدْ أَكَلَ الْخَبْزَ فَذَهَبَ
 فَاتَى بَعْضَهُ فَوْجُهُ قَدْ أَكَلَ الْعَدَسَ ففَعَلَ مَعَهُ ذَلِكَ عَشْرَ مَرَّاتٍ
 فَسَأَلَهُ النَّاسِكُ أَيْنَ مَقْصِدُهُ قَالَ إِلَى الْأُرْدُنِّ قَالَ لِمَاذَا قَالَ:
 بَلَّغْنِي أَنْ يَهِيَ طَبِيبًا حَازِقًا أَسْأَلُهُ عَمَّا يُصْلِحُ مَعِدَتِي فَإِنَّ قَلِيلُ
 الشَّهْوَةِ لِلطَّعَامِ فَقَالَ لَهُ النَّاسِكُ إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً قَالَ
 وَمَا هِيَ قَالَ إِذَا ذَهَبْتَ وَأَصْلَحَتِ مَعِدَتُكَ فَلَا تَجْعَلْ رُجُوعَكَ
 عَلَيَّ .

(١) نَاسِكٌ : بِرٌّ جَمَعَ نُسَاكٌ (٢) أَرْغِفَةٌ : جَمْعُ رَغِيفٍ قُرْصَانٍ

عتمّ های فعل

مَنْ رَأَيْتَ ؟ که را دیدی ؟ رَأَيْتَ عَلِيًّا : علی را دیدم .
 مَاذَا أَخَذْتَ ؟ چه گرفتی ؟ أَخَذْتُ الْقَلَمَ : قلم را گرفتم .
 مَاذَا تَرِيدُ أَنْ تَكْتُبَ ؟ چه میخواهی بنویسی ؟ أُرِيدُ أَنْ أَكْتُبَ
مِرْسَالَةً إِلَى اسْتَاذِي میخواهم نامه‌ای بستاود خود بنویسم
 مَتَى تَصِلُ وَمَسَالَتِكَ إِلَيَّ ؟ چه وقت نامه‌تو باو خواهد رسید ؟
بَعْدَ يَوْمَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ . پس از دو روز یا سه روز
 أَيْنَ تَضَعُ قَلَمَكَ بَعْدَ الْفَرَاغِ مِنَ الْكِتَابَةِ ؟ پس از اینکه از نوشتن
 فارغ شدی قلمت را کجا خواهی گذاشت ؟ أَضَعُهُ فِي الدُّجِّ تَحْتِ
كُتُبِي آزاد کتوبرکتها بهم میدارم لَمَّا ذَاتَضَعُهُ تَحْتِ كُتُبِي ؟
 چرا زیر کتوبرکتها میداری ؟ إِسْتِحْفَاطًا لَهُ . برای نگهداری از آن
كَيْفَ أَلْفَتَ وَمَسَالَتَكَ ؟ چگونه نامه‌ات را انشا کردی ؟
أَلْفَتُهَا فَصِيحَةً بَلِيغَةً آن را روان و رسا انشا کردم
 كَمْ مَرَّةً كُتِبَتْ إِلَى اسْتَاذِكَ ؟ چند بار بستاود خود نامه نوشتی ؟

ثَلَاثَ مَرَّاتٍ : سه دفعه

هَلْ وَافَقَ اسْتَاذُكَ مَعَ دَعْوَتِكَ اِيَّاهُ لِيَجِيَّ اِلَيْ هُنَا؟

مراقت کرد به دعوت تو اینجا بیاید؟ نَعَمْ آری

اَيُّ نَوْعٍ مِنَ الْمُوَافَقَةِ؟ چه نوع مراقت؟

مُوَافَقَةٌ تَامَةٌ : مراقت کامل .

(تَعْرِيف)

آنچه در جواب که را و چه چیز را گفته شود مفعول به نام دارد مثال :

رَأَيْتُ عَلِيًّا - أَخَذْتُ الْقَلَمَ وپانخ کجا؟ و چه وقت؟

مفعول فيه است . مثال : اَضَعُ الْقَلَمَ تَحْتِ كِتَابِي - تَصِلُ

بِرِسَالَتِي بَعْدَ يَوْمَيْنِ . و جواب چرا؟ و بچه علت؟ مفعول له

نامیده میشود . مثال : اسْتَحْفَاظًا لَهُ .

آنچه در جواب چگونه؟ بیاید و حالت فاعل یا مفعول را در منکام انجام کار

بیان کند حال نامیده میشود مثال : اَلْفَتْهَا فَصِيحَةً بَلِيغَةً

مفعول مطلق مقدار یا نوع کار را معین میکند . مثال : كَتَبْتُ ثَلَاثَ
مَرَاتٍ وَافَقَ مَوَاقِعَهُ تَامَةً

قاعده ۱ . متمم فعل همیشه منصوب است علامت نصب غالباً فتحه
 (َ) است مثال : رَأَيْتُ الْمُعَلِّمَ . در معنی یاء قبل مفتوح
 و در جمع مذکر سالم یاء قبل کسور و در جمع مؤنث سالم کسره ، در همه‌های
 پنجگانه (أَبُو پدر أَخُو برادر ذُو صاحب فُو : دان
حُو فاعیل زن از ظرف شوهر) علامت نصب الف میباشد .
 مثال : رَأَيْتُ الرَّجُلَيْنِ - رَأَيْتُ الْمُعَلِّمِينَ - رَأَيْتُ
الْمُعَلِّمَاتِ : خانم معلمها را دیدم رَأَيْتُ أَبَاكَ : پدرت را دیدم
 قاعده ۲ - مَفْعُولٌ لَهُ در صورتی منصوب است که با آل همراه
 نبوده و مصدری باشد از افعال قلبی از قبیل ترس و امید و میل و احترام
 قاعده ۳ حال غالباً اسم مکره مشتق است و با اسمی که بیان حال
 آن میشود از حیث نوع و عدد مطابقت میکند . مثال :
سَافِرٌ مُحَمَّدٌ رَاكِبًا : محمد سواره مسافرت کرد . سَافِرَتٌ فَرِيدَةٌ

زَاكِبَةٌ : فریده سواره مسافت کرد سافرٌ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ
وَالْكَبِيْنُ : علی و محمد سواره مسافت کردند .

(چند جلد برای معاونه)

نَحْنُ الْاَنَامُ الْمَذِيْعُ وَنَسْمَعُ الْاَنْبَاءَ الْخَارِجِيَّةَ : ما برابر را بودیم
هستیم و خبرهای خارج گوش میدیم .

مَاذَا عِنْدَكَ مِنَ الْاَخْبَارِ ؟ چه خبر داری ؟ مَا هِيَ الْاَخْبَارُ
الشَّايِعَةُ الْيَوْمَ ؟ خبر تازه چه داری ؟ لَا تُوجِدُ اَخْبَارًا جَدِيْدَةً .

خبر تازه ای نیست . هَلْ وَصَلْتِكَ خِطَابَاتٌ مِنَ الْوَطَنِ ؟
آیا اطلاعات تازه از کشورت داری ؟ الْاَنَاصِلُ وَصَلْنِي بِلِغْرَافٍ .
همین الآن من تلگرافی رسید اَمْرَسَلُوْا لِي رِسَالَةً بَرْقِيَّةً .

برای من تلگرافی فرستاده اند . مَرَّتَمَا تَصَلْنِي اَخْبَارٌ سُبُوْسَةٍ هَذَا
الْاَسْبُوعِ : احتمال دارد باست این هفته من خبر برسد . وَصَلْ بَرِيْدِي فِي
هَذَا الصَّبَاحِ : امروز صبح هست آمد .

مَرَّ مِنْ عَهْدٍ قَرِيبٍ أَحَدُ السُّيَاحِ فِي قَرْيَةٍ مِنْ قَرْيِ جَبَلِ لُبْنَانَ
 فَلَقِيَهُ فِي الطَّرِيقِ غُلَامٌ فَصَبَّرَ لَيْتَ عَطَىٰ وَطَلَبَ مِنْهُ أَنْ يُعْطِيَهُ
 شَيْئًا فَأَجَابَ السَّائِحُ بِلِسَانِ التَّرْجَمَانِ (١) لَيْسَ مَعِيَ قِطْعٌ -
 صَغِيرَةٌ (٢) الْآنَ فَالْتَمَحَ الْوَلَدُ فِي الطَّلَبِ وَقَالَ أَعْطِنِي أَنَا -
 أَصْرَفُ لَكَ مَا تَرِيدُ فَمَدَّ يَدَهُ وَنَآوَلَهُ (٣) رِيَالًا لَكِنِّي تَخْلَصُ مِنْ
 نَجَاجَتِهِ وَذَهَبَ فِي طَرِيقِهِ فَآخَذَهُ الْفَقِيرُ وَصَرَفَهُ وَرَجَعَ إِلَى
 حَيْثُ كَانَ أَوَّلًا فَلَمْ يَجِدِ السَّائِحَ وَبَقِيَ يَنْتَظِرُهُ وَيَسْتَعِذُّ (٥) فِي
 ذَلِكَ الْمَكَانِ إِلَى أَنْ رَجَعَ السَّائِحُ مِنْ سِيَاحَتِهِ فَمَرَّ مِنْ هُنَاكَ
 وَدَفَعَ لَهُ الْفَقِيرُ قِيمَةَ الرِّيَالِ وَحَسَبَهَا لَهُ بِكُلِّ ضَبْطٍ فَتَعَجَّبَ السَّائِحُ
 الْحَسَنُ وَأَعْجَبَهُ أَمَانَةُ الْعُلَامِ فَآخَذَهُ وَوَضَعَهُ الْمَدْرَسَةَ عَلَى نَفْسِهِ
 وَكَانَ يُقَدِّمُ لَهُ كُلَّ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ

(١) تَرْجَمَانُ : تَرْجَمٌ (٢) قِطْعٌ صَغِيرَةٌ : بَرْدٌ خَرُورٌ (٣) أَصْرَفُ :

خَرَدِيكِيْمٌ (٤) نَآوَلَهُ : دَاوَاهُو (٥) يَسْتَعِذُّ : كَلِمَةٌ تُسْتَعِذُّ بِهَا

ضمایر منصوب

أَحِبُّ وَالِدِي وَأَكْرِمُهُ : پدرم را دوست دارم و او را احترام میکنم .
 مَا أَحِبُّ إِلَّا آيَاتِهِ : جز او دیگری را دوست ندارم . أَحِبُّ وَالِدِي وَ
 أَكْرِمُهَا وَمَا أَحِبُّ إِلَّا آيَاتِهَا : دادم را دوست میدارم و با او احترام میکنم و جز او
 دیگری را دوست ندارم . وَأَيْتُكَ أَمْسِي : در روز ترا دیدم

وَمَا لَهَيْتُ أَحَدًا إِلَّا آيَاتِكَ . کسی را بجز تو ندیدم . عَلِمَنِي أَبُوكَ هَذَا
 الْفَنِّ : پدرت این هنر را بمن آموخت . وَمَا عَلِمَهُ إِلَّا آيَاتِي : و از آن جز
 بمن دیگری نیاموخت . اللَّهُمَّ إِنَّا لَكَ نَعْبُدُ وَإِنَّا لَكَ سَتَعِينُ : خدایا ما
 ترا پرستیم و از تو کمک میخواهیم . أَكْرِمُ نَفْسَكَ : خودت را محترم بدار .
 هَذَبْتُ نَفْسِي : خودم را اصلاح کردم .

قاعده ۱ ضمایر متصل منصوب که بفعل متصل شوند مفعولند و عبارتند از
 هَا : او (مفرد) هَا : او (مفرد مؤنث) هُمَا : ایشان (شبه مذکر
 و مؤنث) هُمْ : ایشان (جمع) هُنَّ : ایشان (جمع مؤنث)
 لَكَ تو (مفرد) لِكِ (مفرد مؤنث) كَمَا : شما (شبه مذکر و مؤنث)

کَرُّ : شَأ (جمع) کُنْتُ : شَأ (جمع مؤنث) ی : من (مفرد)
 نَا : ، (جمع)

قاعده ۲ ضمائر منفصل منصوب عبارتند از :

إِنَّا إِيَّاهُمَا إِنَّا هُمَا إِنَّا هُنَّ إِنَّاكَ
 إِنَّاكُمَا إِنَّاكُم إِنَّاكُنَّ إِنَّاكِي إِنَانَا

قاعده ۳ اسمی که بعد از اِلا واقع میشود مُسْتَثْنَى نام دارد و امر
 کلی را که از آن استثناء میشود مُسْتَثْنَى هُنْد میماند در صورتیکه مُسْتَثْنَى هُنْد
 ذکر شود مُسْتَثْنَى منصوب است. مثال : نَجَّحَ الطَّالِبُونَ فِي الْأَمْتِحَانِ إِلَّا

وَاحِدًا

قاعده ۴ معمولاً مفعول بر فعل وارد و مورد تقدم میشود :

۱- در صورتیکه مفعول اسم استفهام (کلمه پرسش) باشد. مثال :
 مَا تَقُولُ ؟ چه بگویی .

۲- هرگاه عمل مثبت مفعول منحصر شود مثال : اللَّهُ أَعْبُدُ : فقط

خدا را می پرستم

قاعده ٥ هرگاه مفعول ضمیر مکمل باشد نونی میان فعل و فاعل اضافه

میشود . مانند : أَرِنِي قَلَمَكَ : قلمت را بمن نشان بده

قاعده ٦ . هرگاه فاعل و مفعول یکی باشد کلمه نَفْسٌ بمفعول اضافه

میشود . مانند : إِعْرِفْ نَفْسَكَ : خود را بشناس



جَدُّهُلْ بِرَأْسِهَا وَرَهْ

أَتَيْتُكَ لِأَشْتَرِي مِنْكَ كِتَابًا مَسْلِيًّا : آمم از تو کتاب بشنول كنده ای

عزیزاری كنم . قَدِمْتُ خَيْرَ قَدِيمٍ أَهْلًا وَسَهْلًا وَمَرْجَبًا خَيْرَ بَدِي

خوش آمدی . هَلْ عِنْدَكَ كُتُبٌ فِي تَارِيخِ الْفَلَسَفَةِ ؟ آیا كتابهای

راج تاریخ فلسفه داری ؟ نَعَمْ يَا سَيِّدِي (یا سیدی) عِنْدَنَا بِرَأْسِهَا وَرَهْ

و هاتاقمه كتبتنا : این فهرست كتابهای ما است . أَرِنِي مَا عِنْدَكَ

مِنَ الرِّوَايَاتِ : رمانهایی كه داری بمن نشان بده . مَا هِيَ أَحَدٌ

كُتُبٌ عِنْدَكَ ؟ تازه ترین كتاب چه داری ؟ أَحَدٌ الْكُتُبِ

عِنْدِي كِتَابُ الْأَمْلُوبِ الْحَدِيثِ لِعَلِّمِ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَكَيْشَمَلُ

عَلَى حُرْمَيْنِ : تازه ترین کتابیکه دارم روشش نو برای آموختن زبان عربی است

و شامل برود و جزواست

وَمَنْ يَدْرُسُهُ يُحْسِنِ التَّكَلَّمَ بِالْعَرَبِيَّةِ وَيَتَعَلَّمُ جَمِيعَ اللُّغَاتِ الْمُسْتَعْمَلَةِ

فِيهَا : در کسکه آنرا بخواند بخوبی میتواند زبان عربی تکلم کند و تمام لغات جدید آنرا

بیاورد . گه گه گه ؟ : قیمت آن چقدر است ؟ مَرَحِيصٌ جَدًّا :

خیلی ارزان است .

هَذَا هُوَ الْكِتَابُ الَّذِي كُنْتُ أُبْحَثُ عَنْهُ مِنْذُ زَمَانٍ : مدتی در جستجوی

این کتاب بودم . وَالْآنَ وَجَدْتُهُ : حالا آنرا یافتیم . بَيْتِكَ هَذَا

الْكِتَابَ بِعَشْرِينَ رِيالًا : این کتاب را بیست ریال تو بفرستم .

اِشْتَرَيْتُهُ بِكَذَا : خریدم آن را اِلَى اللِّقَاءِ : بامید دیدار .

فِي أَمَانِ اللَّهِ وَحِفْظِهِ : در پناه خدا .

سال ۱۳۱۸ خورشیدی

پانزدهم شهریور

خاتمه

خرد اول

مخطوط احمد خوشنوس

۱۳۲۴



مكتبة لسان العرب

www.lisanarb.com

lisanerab.com

رابطہ بدیل